

«مردم»

«تشکیلات، استراتژی، مشی وایدئولوژی»

«برداجماعی و جغرافیایی و جهت گیری طبقاتی»

نشست شصت

سه‌شنبه ۴ تیر ۱۳۸۷



سیزده عنوان از بیست عنوانی را که ذیل هرکدام از فرازها به سنت مرقوم بررسی می‌کردیم، پشت سر گذاشتیم؛ هفت عنوان [باقی] مانده است: مردم در انقلاب ۵۷، سازماندهی انقلاب، استراتژی و مشی، ایدئولوژی، جان‌مایه فکری، برد اجتماعی-برد جغرافیایی و نهایتاً جهت‌گیری طبقاتی. از مردم شروع می‌کنیم و انشاء الله یک به یک به بحثهای دیگر راه می‌بریم.

## مردم

در حقیقت مردم را در انقلاب ۵۷ در سه سطح میشود بررسی کرد؛ مردمی که وجه تاریخی دارند یعنی ادامه‌دهنده پدران و نیاکانشان از تنباکو تا سرنگونی شاه هستند. یک مردم روز [هم] داریم که مردم سالهای ۵۶ و ۵۷ هستند. در نهایت مردم عرصه عمل هم داریم که شرایط خاص خودشان را داشتند.

## مردم تاریخی

از اولین فراز یعنی تنباکو تا انقلاب ۵۷ که با هم مرور کردیم، یک فاصله حدوداً ۸۵ ساله داریم. این ۸۵ سال طبیعتاً به جامعه‌ی ایران یک شخصیت کل و کلان داده است؛ جامعه‌ای که از تنباکو با یک حرکت اعتراضی شروع کرد و در مشروطه به اولین فاز انقلابی خود وارد شد. جنگل ادامه همان فاز انقلابی منتها [به شکل] منطقه‌ای بود. نهضت ملی از فاز انقلاب جدا شد و به فاز اصلاحات رادیکال رسید. بعد از سرکوب مرداد ۳۲ مجدداً جامعه خیزی برداشت، آن خیز خونین شد و خونین شدنش موجب شد که مجدداً به انقلاب رو کند. طبیعتاً مردم ایران فرود و فرازهای جدی را به‌طور ویژه در این ۸۵ سال طی کردند. هر جامعه‌ای مستقل از افرادش یک شخصیت کل دارد. جامعه‌ی ایران هم در دوران حیات مبارزاتی خود یک شخصیت کل مبارزات اجتماعی-سیاسی را واجد و صاحب شد. ایران ما به عنوان یک جامعه در کنار سایر

جوامع، در روی گره گردان [زمین] خوبی و خصلتی دارد، آدابی دارد، عاداتی دارد، ضمن اینها آرمانی و طبیعتاً مطالباتی هم دارد.

ادامه‌ی مشروطه، نهضت ملی، پانزده خرداد

مردم تاریخی در سرفصل انقلاب ۵۷ فرجه شدند. [آنها] در حقیقت پروراشده‌ی مردم تاریخی از تنباکو و مشروطه تا انقلاب ۵۷ بودند. انقلاب ۵۷ مستقل از نقطه-چینه‌های پیشینی و ماقبل خود قابل تحقیق نیست. [انقلاب ۵۷] ادامه مشروطه، نهضت ملی و پانزده خرداد است.

### نافی مطلقه

وجه دیگر مردم تاریخی سالهای ۵۶ و ۵۷ این است که نافی مطلقه‌اند. یک دوره نافی مطلقه‌ی از نوع قاجار بودند، یک دوره در سالهای دهه‌ی ۲۰ نافی مطلقه‌ی از نوع پهلوی اول بودند و دو موج هم (در سرفصل ۴۲ و اینجا هم در [انقلاب] ۵۷) نافی مطلقه‌ی به اصطلاح پهلوی دوم بودند.

### سیلوی متحرک مطالبات تاریخی

می‌شود جامعه‌ی ایران را در سرفصل ۵۷ با یک سیلوی متحرک مقایسه کرد که سرریز از این مطالبات تاریخی است: رفع مطلقیت، پاسخگو شدن قدرت، مشارکت، حریت، عدالت و سرفصلهایی که قبلاً با هم مرور کردیم\*.

### مردم روز

از مردم تاریخی که انباشته از مطالبات برآورده‌نشده و سرکوب‌شده و سرکوفت‌گردیده هستند، به مردم روز راه می‌بریم، مردمی که دیگر دهه‌ی پنجاهی‌اند.

### دهه‌ی پنجاهی

[مردم] دهه‌ی پنجاهی به این مفهوم که دیگر دهه‌ی چهل و سرکوب ابتدای دهه‌ی چهل را نظاره کردند، نسل نو مبارزاتی ایران را برانداز کردند، فرزندان رشید خود را از دور و نزدیک دیدند که از نیمه‌ی دهه‌ی چهل تا نیمه‌ی دهه‌ی پنجاه در میانه‌ی میدان جامعه‌ی ایران قد برافراشتند و سرمایه‌ی تمام و کمالی عرضه کردند و تمام‌قد به عرصه‌ی مبارزاتی وارد شدند.

## اقشاری آموزش گرفته

اقشاری از مردم در دهه‌های چهل و پنجاه آموزش گرفتند؛ یا از حسینیه یا از تک روحانیونی آموزش گرفتند که کارشان جنبه آموزشی داشت. مثلاً [اقشاری از] آقای مطهری در حد خودش آموزش گرفتند. بخشی هم از آغاز جنبش مسلحانه آموزش گرفتند، آموزش آنها از نوع آموزش تریبونی، مکانی، دفتری، جزوهای، تخته‌های و از این نوع نبود. در حقیقت محل آموزش آنها زندان بود و خانه‌های تیمی، یا شکنجه‌گاه بود و میدان تیر چیتگر و صحنه‌های درگیری خیابانی و کوچه پس‌کوچه‌ها. به هر حال در دهه‌های چهل و پنجاه یا از نزدیک یا از دور آموزش اخذ شد.

## آحادی آموزش شنیده

آحاد [دیگری] از جامعه‌ی ایران هم از [آن] اقشار [آموزشها را شنیدند]. آن اقشار، عناصری از روحانیت تحت‌آموزش بودند، عناصری از بازار بودند، کسبه و پیشه‌ورهایی بودند که صبغه‌ی نهضت ملی و صبغه‌ی مذهبی داشتند، پیرامون جنبش مسلحانه حرفی شنیده بودند یا در حسینیه رفت و آمد میکردند؛ آن اقشار که کم‌تعدادتر بودند و در جامعه‌ی ایران باریک‌های حساب می‌شدند، از نزدیک آموزش گرفتند. [اما] آحادی هم این آموزش‌ها را شنیدند. مثلاً شنیدند که حسینیه‌ای هست و بعد از سال ۵۶ به کتابها و جزوه‌هایی که خروجی حسینیه بود وصل شدند. شنیدند که جنبش مسلحانه‌ای هست که چه [در قالب] چپ مارکسیستی و چه مذهبی رادیکال، مرامی هستند، مکتبی هستند و جان به کفند. از دور شنید بودند و جاهایی هم در خیابان‌ها دیده بودند. لذا [بیشتر] آموزش‌شنیده بودند تا آموزش گرفته.

## نرخ آگاهی رشدیابنده

از ۵۶ به بعد نرخ آگاهی مردم روز به‌طور جدی رشدیابنده شد. یعنی می‌شود گفت از انتهای ۵۶ روزنامه‌خوان شدند. از ابتدا و میانه سال ۵۶ شبها به تحلیل و اخبار بی‌بی‌سی گوش فرا می‌دادند و خبرنگارها را می‌گرفتند. به مسجد رفت و آمد داشتند، می‌شود گفت از مهر ۵۷ دانشگاه پاتوقشان شد. اول بار بود که بعد از دهه‌های سی و چهل مجدداً دانشگاه پاتوق مردمی شد و اعلامیه و بیانیه‌ها و نوارهای آقای خمینی هم

می‌آمد. [مردم] فراتر از گذشته نرخ آگاهی پیدا کردند. از ۱۷ شهریور به بعد، فاز انقلاب به‌طور جدی شروع شد و عمق پیدا کرد. متناسب با عمق انقلاب، نرخ آگاهی مردم، رشدیابنده و شتابان شد. لذا در سرفصل ۵۷ ما یک مردم‌کل به‌طور تاریخی داریم و یک مردم روز که نزدیک‌دست را یا دیدند و یا شنیداری با آن ارتباط برقرار کردند؛ [مردمی که] تحت آموزش از دور و نزدیک قرار گرفتند. نرخ آگاهی در شش ماهه‌ی پیک انقلاب -شهریور و مرداد ۵۷ تا بهمن ۵۷- شتابنده شد.

### مردم عرصه

یک مردم عرصه هم داریم که مردم واقعاً موجود دوران پیک انقلاب هستند. مردم عرصه را می‌شود در سه فاز تحلیل و صف بندی کرد: فاز اول، فاز دوم و فاز سوم؛ در فاز اول، مردم با حرکت تازه‌آغازشده همنوایی و همراهی کردند. در فاز دوم از همنوایی و همراهی عبور کردند و به همدلی رسیدند، برخورد همدلانه پیشه کردند، از حاشیه به میانه‌ی میدان هم آمدند و عنصر میانه‌ی میدان شدند. مردم در فاز سوم در حقیقت خودشان پیش‌برنده و خودانگیخته بودند. رهنمودهایی از رهبری و از رهبری کل و رهبری مشخص، آقای خمینی می‌آمد ولی مردم، هم مرتبط با آن رهنمودها و هم مستقل از آن رهنمودها، خودشان توان پیش‌برندگی داشتند و خودانگیخته بودند. با توجه به اینکه انقلاب ایران هم انقلاب حزبی و سازمانی نبود که یک حزب یا سازمان، سازماندهی‌اش بدهد، [مردم] خودانگیخته و به اصطلاح خودجوش بودند.

### فاز اول؛ همنوایی-همراهی

فاز اول را می‌شود به حرکت‌های زنجیره‌ای سه‌گانه‌ی قم، تبریز و یزد اطلاق کرد. در قم، تبریز و یزد استارت را مردم نزدند. در قم، بازار قم و طلاب جوان قم در اعتراض به مقاله‌ای در اهانت به آقای خمینی که در ۱۷ دی در روزنامه اطلاعات چاپ شد، بازار را تعطیل کردند و در خیابان چهارم‌مردان قم که خیابان معروفی است، برای اعتراض گردآمدند. آن اعتراض منجر به درگیری شد. خونین شد. بخش مهمی از مردم آنجا حاشیه بودند و برایشان تعجب‌آور بود که جامعه‌ی ایران به یکباره واکنش

این چنینی نشان می‌دهد و بخشی [از مردم] هم در مراحل پایانی روز درگیری ۱۹ دی همنوایی و همراهی کردند. آن مردمی که مذهبی بودند و سابقه‌ی نهضت ملی و سابقه‌ی ۴۲ را هم داشتند، در آن مقطع در کنار بازار قم و در کنار طلاب رادیکال قم حضور پیدا کردند. لذا می‌شود گفت مردم در فاز اول که حرکت به اصطلاح سه‌گانه قم، تبریز و بعد هم یزد بود، همنوایی داشتند. در تبریز هم در چهلم شهدای قم دانشگاه استارت را زد. دانشگاه با گارد درگیر شد. حرکت از دانشگاه به شهر کشید و مردم از حرکت دانشگاه مطلع شدند. [ابتدا] در شهر نظاره‌اش کردند و آخر هم در ابعادی به حرکت رادیکال دانشجویی پیوستند. اینجا باز هم مردم در حاشیه بودند و آغازگر و استارتر نبودند. در یزد هم همینطور؛ یزد در ابعادی در حرکت‌های جدید روشنفکری مسلحانه عناصری را تحویل داده بود. در دهم فروردین در یزد، مسجد محوری به نام مسجد روضه‌ی محمدیه<sup>۱</sup> بود که پایه‌کارهایی دور [افرادی] از جمله آقای خاتمی پدر<sup>۲</sup> و آقای صدوقی<sup>۳</sup> بودند. لذا پیرامون آن مسجد و پیرامون قطبهای مذهبی و مرجع شهر یزد تپ‌های پایه‌کاری وجود داشتند که یا محلی و بومی و یا بازاری بودند. آنهایی که سازمان‌ده حرکت اعتراضی مسجد روضه‌ی محمدیه بودند، مردم را به تجمع در مسجد دعوت کردند. مسجد محاصره شد و جمعیت بیرون [از مسجد] با گارد درگیر شدند. لذا در یزد هم مردم نه آغازگر بودند و نه دعوت‌کننده و فقط با حرکت‌های پایه‌کارهای مسجد روضه‌ی محمدیه‌ی یزد همنوایی کردند. در فاز اول اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، [می‌توان گفت در] سطح اول مردم همنوایی و همراهی داشتند.

۱. مسجد حضیره یا روضه‌ی محمدیه از مساجد اصلی و قدیمی شهر یزد واقع در میدان ابرومبارک است.
۲. روح‌الله خاتمی. (۱۳۶۷-۱۲۸۵). از روحانیون به نام اردکان بود. او پس از انقلاب امام‌جمعه شهر اردکان شد، اما پس از ترور محمد صدوقی به حکم روح‌الله خمینی به شهر یزد آمد و امامت جمعه آن را به عهده گرفت.
۳. محمد صدوقی (۱۳۲۷-۱۳۶۱). از روحانیون به نام و فعال شهر یزد در پیش از انقلاب بود. او پس از انقلاب امام جمعه شهر یزد بود و در تیرماه ۶۱ طی یک عملیات انتحاری که از سوی فردی به نام رضا ابراهیم زاده از اعضای مجاهدین خلق صورت گرفت کشته شد. بعدها او به سومین شهید محراب معروف شد و در مسجد روضه محمدیه به خاک سپرده شد.

### فاز دوم؛ همدلی میانه‌ی میدانی

اما در فاز دوم که می‌شود گفت از رمضان سال ۵۷ (مرداد و شهریور سال ۵۷) آغاز شد. مردم دیگر از همنوایی و همراهی گذر کردند و به همدلی رسیدند و به‌طور عمومی درک کردند که شرایط چیست و آرام‌آرام از حاشیه به متن آمدند و در حد فاصل رمضان ۵۷ تا ۱۷ شهریور و بعد هم ۱۳ آبان دیگر کاملاً میانه‌ی میدانی شدند. اینجا دیگر عید فطر و نماز عید فطر و راهپیمایی بعد از آن بود. قبل از [حرکت] عید فطر هم حرکت اصفهان بود که [تبدیل به یک] حرکت رادیکال مردمی شد. در اصفهان دیگر دانشگاه هم تعطیل شد. ۲۷ مرداد سال ۵۷ دانشگاه و روحانیت آغازگر نبود، حرکت حرکت مردمی بود. مردم به سینماها و نهادهای دولتی و کاباره‌ها حمله کردند. البته اصفهان که شهر مذهبی‌ای بود و مثل تهران و اهواز کاباره نداشت، ولی مردم به هر چیزی که فکر می‌کردند نهاد نظام یا نهاد وابسته به نظام هست، حمله کردند که حرکت رادیکالی هم بود. حکومت نظامی هم اول بار- قبل از تهران- در اصفهان و نجف‌آباد اعلام و آنجا دیگر حرکت مردمی شد. می‌شود گفت که فاز مردمی انقلاب هم به‌طور جدی از رمضان ۵۷ در تهران شروع شد، بعد به اصفهان سرایت کرد و بعد هم آمدند به مقطع عید فطر و نهایتاً ۱۷ شهریور و کشتار دانشگاه در ۱۳ آبان [رسید]. اینجا دیگر مردم از پیله‌ی سابق به درآمدند و با پیش‌برندگان و رهبران انقلاب -چه آقای خمینی و چه نیروهای سیاسی که مردم تازه آنها را شناختند و چه تک‌روحانیونی که در فاز انقلاب حرکت‌های جدی داشتند- همدلی پیشه کردند و به میانه‌ی میدان آمدند.

### فاز سوم؛ پیش‌برندگی خودانگیخته

اما می‌شود گفت فاز سوم فازی است که مردم عرصه را پر کردند و عرصه را تسخیر کردند. می‌شود گفت از ۱۷ شهریور به بعد دیگر مردم هم رادیکال شدند. خودشان پیش‌برنده بودند و انقلاب را بدون سازماندهی از بالا، پیش‌بردند؛ (به [بحث] ساز مانده‌ی خواهیم رسید). این زمان محرم پیش آمد و شب اول محرم نشان‌دهنده‌ی این بود که مردم میدانی‌تر از قبل شدند و حرکت با آنها پیش آمد. از شب



اول محرم مردم به بامها می‌رفتند و بعد [از آن زمان] تا شب ۲۲ بهمن به صورت جدی تر ۹ شب الله اکبر می‌گفتند. شعارها [هم دیگر] ضد رژیم بود و خیلی هم کسی نمی‌توانست با مردم کاری داشته باشد، [زیرا مردم] روی بام بودند و بیرون نبودند. عاشورا و تاسوعا دیگر واقعا خیابانهای تهران و شهرستانها و کلان‌شهرها منزلگاه انقلابی مردم شد. در حقیقت مردم صحنه را تسخیر کردند. حذفاصل ۶ بهمن تا ۱۲ بهمن دو بار بنا بود آقای خمینی بیاید اما اجازه ندادند و فرودگاهها بسته شد؛ یک شعار آن زمان بود که [می‌گفت] «خمینی قلب من باند فرودگاه تو»؛ واقعا همینطور بود یعنی راه آقای خمینی با خون مردم باز شد. بختیار راهها را بسته بود و ارتش هم ممانعت می‌کرد. در ۶ بهمن تهران خونریزی شدید شد. در ۸ بهمن هم به همین ترتیب. مردم در حقیقت آمده بودند اجازه‌ی ورود آقای خمینی را بستاند و ورود این طوری صورت گرفت و ورود خونینی بود، خونی که از جانب مردم داده شد. بعد دیگر نهایتاً ۲۱ و ۲۲ بهمن حرکت کاملاً از آن مردم بود. سازمانها خیلی به ۲۱ و ۲۲ بهمن ورود نداشتند، نه این که دخالت نداشتند [به این موضوع] می‌رسیم - ولی حرکت، حرکت سازمانی و حزبی نبود. [ماجرای] تسخیر کلانتریها و پادگانها، ساواک، خلیج<sup>۱</sup>، زندانها، اوین و قصر همگی بیشتر حرکت خود مردم بود.

### سیر مردم؛

[لذا] اگر بخواهیم به این سه فاز اسم و عنوان بدهیم، فاز اول، آستان اقدام است [که در آن] مردم به آستان اقدام رسیدند. فاز دوم، فاز اقدام است. فاز سوم هم، فاز اقدام ویژه و تعیین‌کننده است. مردم طبیعتاً سیری را طی کردند. این طور نیست که فقط نیروها و رهبرها سیری را طی کنند و نیروها رشد کنند و رهبری عمیق‌تر و رادیکال‌تر شود. توده‌ی انقلاب که مردم باشند هم طبیعتاً سیری را از سر می‌گذرانند. کما اینکه از منظر اجتماعی و مردم هم سه سیر در دوران پیک انقلاب طی شد.

---

۱. خلیج نامی بود که به ستاد فرماندهی ساواک در خیابان سلطنت آباد (پاسداران) اطلاق می‌شد.

### از حاشیه به متن

[در این سیر] مردم از حاشیه به متن آمدند؛ یعنی اگر ۱۳ ماهه‌ی حدفاصل دی ۵۶ که قم بود تا بهمن ۵۷ را تحلیل کنیم، مردم ابتدا حاشیه بودند، شنونده بودند، مشاهده‌گر بودند، مشاهده‌گر متعجب بودند که دانشگاه چرا اینقدر رادیکال شده، طلاب چرا رادیکال شده‌اند، چرا درگیری، چرا تنش، چرا رخ‌به‌رخی با گارد، چرا انقلاب و نهایتاً به چرایی انقلاب در حد فهم آن دوران پی بردند. به نسبتی که مشاهده‌ها، شنیده‌ها و حرکت خودشان و پروسه لمس و اصطحکاک روی مردم اثر می‌گذاشت، آرام‌آرام از حاشیه به متن راه پیدا می‌کردند. دیگر بعد از ۱۷ شهریور مردم ایران به‌خصوص در تهران کلان‌شهرها مردم متن بودند.

### از گوش به فرمانی تا عمل‌کنندگی

سیردیگر این بود که مردم ابتدا گوش به فرمان بودند که از عراق چه می‌آید، چه نواری و اطلاعیه‌ای می‌آید. بعد از پاریس چه می‌آید، بعد از دفتر آیت الله طالقانی چه می‌آید. اما مردم دیگر آرام‌آرام از سیر گوش به فرمانی به سیر عمل‌کنندگی آمدند. در سیر عمل‌کنندگی هم به مراکز و سانترها گوش و چشم داشتند، اما خودشان هم توان عمل و ایده داشتند، شعارهای خودجوش مطرح می‌کردند و سازماندهی‌های خودجوش داشتند که [جلوتر] به سر فصل تشکیلات خواهیم رسید. نهایتاً مردم از آگاهی‌های عام به آگاهی‌های خاص رسیدند. آگاهی‌های عام این بود که حالا یک آقای خمینی هست که در ۴۲ و ۴۳ تبعید شده و الان مجدداً ظهور و بروز پیدا کرده، است. آگاهی دیگر هم این بود که حالا حسینیه‌ای بوده و خروجی داشته، جنبش مسلحانه‌ای بوده و خروجی داشته است. تک‌فرازهایی از جامعه‌ی روحانیت بوده‌اند که مبارزه پیشه کرده‌اند و در حد خودشان خروجی‌هایی داشته‌اند. [مردم در این زمان] از آگاهی‌های عام [مانند اینکه] خانواده رضایی‌ها که هستند، حنیف‌نژاد کیست، چهره‌های جنبش مسلحانه‌ی چپ چه کسانی هستند، مسجد قبا کجاست و ... دیگر به آگاهی‌های خاص رسیدند. [یکی] از آگاهی‌های خاص تر این بود که دیگر در رمضان

۵۷ آرام آرام دفاعیات بچه‌ها [مثل] «آنان که شهادت را برگزیدند» آمد، بخشی از ادبیات شریعتی توده‌ای شد، کتاب‌فروشی‌های کنار پیاده‌رو [همه‌گیر شد] و مستقل از دانشگاه تهران، تقریباً همه جای مرکز تهران کتاب‌فروشی پیادرویی، کتاب تو ساکی، کتاب تو وانتی و پخش نوار در ماشین و... دیگر تقریباً همه گیر شده بود. شهرستان‌ها هم آرام آرام از همین سنت مبارزاتی و توزیع تهران پیروی می‌کردند.

### از آگاهی‌های عام به آگاهی‌های خاص

خوب به نسبتی که کار نشر و کار توزیع جدی‌تر می‌شد، آگاهی [مردم] هم بالاتر می‌رفت. اشاره شد که می‌شود گفت بی‌بی‌سی هم از اواخر تابستان ۵۷ به خانه‌ها راه باز کرد. مردم حدفاصل یک ربع به هشت تا هشت‌ونیم که اخبار و حاشیه خبر و [برنامه] ویژه‌ی تحلیل انقلاب ایران بود، بی‌بی‌سی گوش می‌دادند. مردم بخش دیگری از وقتشان را در دانشگاه [بودند] و بخشی [به] اعلامیه -چه پخش و چه خواندن آن- [اختصاص داشت]. بی‌بی‌سی و روزنامه‌ی کیهان و اطلاعات هم از شهریور و مهر دیگر خواندنی شده بودند و آرام آرام از آن احترام‌های خدایگانی و اعلی‌حضرتی [دور شده و] مثلاً تیتیر می‌زدند شاه و شاهنشاه، بعد [زیر تیتیر] می‌زدند شاه و اخبار بدون سانسور در آنها پخش می‌شد، تا اینکه روزنامه‌ها هم بعد از ۱۳ آبان تعطیل شدند. از ۱۶ و ۱۷ دی که روزنامه‌ها مجدداً منتشر شدند، خودشان خبرنامه و نکته‌تحلیل و تحلیل نامه بودند. لذا می‌شود گفت مردم آرام آرام از پاییز ۵۷ هم خودشان خبردار شدند، به این مفهوم که می‌دانستند همه‌جا چه خبر هست و هم خبررسان و صاحب نکته‌تحلیل شدند. یعنی راننده تاکسی و راننده اتوبوس، نفتی و بقال و چقال همه خودشان صاحب تحلیل شده بودند و حداقل راجع به آنچه که دارد می‌گذرد، نکته داشتند.

سیر مردم -چه از حاشیه به متن، چه از گوش به فرمانی تا عمل‌کنندگی و چه از آگاهی‌های عام به آگاهی‌های خاص- سیر رشدیابنده‌ای بود. اگر بخواهیم به این سه

۱. آنان که شهادت را برگزیدند، نام کتابی است که به زندگی چند تن از اعضای مجاهدین خلق که در دوران پیش از انقلاب کشته شدند مانند حنیف‌نژاد، بدیع‌زادگان، محسن، میهن دوست و... می‌پردازد. این کتاب توسط سازمان مجاهدین خلق (بدون نام گردآورنده) منتشر شد.

سطح عنوان بدهیم، در یک جمع‌بندی نهایی سطح اول، [مردم] از وجه شنیداری به سطح لمس آمدند و آرام آرام لمس کردند. سطح دوم، هم لمس کردند و هم عاملی ویژه شدند. در سطح سوم هم که [مردم] کاملاً عامل ویژه‌ی انقلاب بودند و خبردار و خبررسان بودند.

### ویژگی‌های مردم؛

اگر بخواهیم ویژگی‌های مردم را در این دوره تحلیل کنیم، می‌شود شش ویژگی اصلی برشمرد:

#### قدرشناسی

مردم از زمانی که متوجه شدند در حفاصل ۴۳ تا ۵۶ و ۵۷ چه اتفاقی در [لایه‌های] زیرین جامعه‌ی ایران و در لایه‌هایی عمیق‌تر افتاده، به نسبتی که با آن لایه‌ها آشنایی پیدا کردند، قدرشناس‌تر شدند. یعنی در سال ۵۷ مقدمتاً یکی از ویژگی‌های اصلی مردم ایران، بروز قدرشناسی [مثلاً] نسبت به زندانی سیاسی بود. یکی از اولین شعارهای رمضان ۵۷ که راهپیمایی‌ها باب شد، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» بود. قدرشناسی نسبت به دانشگاه را این چنین نشان دادند که از اول مهر که دانشگاه بازگشایی شد، با دانشگاه پیوند جدی خوردند و در طول دانشگاه رفتند و آمدند. بدنه‌ی اصلی میتینگ‌ها، فراکسیون‌ها و تظاهرات‌های درون دانشگاه را غیر از دانشجویان، مردم تشکیل می‌دادند. وقتی دانشگاه تعطیل شد، مردم واکنش نشان دادند و وقتی در دی‌ماه دانشگاه باز شد، از بازگشایی دانشگاه استقبال صد هزار نفری کردند. مردم نسبت به جنبش دانشجویی قدرشناسی کردند. [مردم] از زمانی که با رهبران جنبش مسلحانه و با بنیانگذاران سازمان آشنا شدند [قدرشناسی کردند]، مثلاً بهمن ۵۷ به خانه‌ی رضایی‌ها رفتند و خانه را گلباران کردند. در مقطعی که زندانیان سیاسی زندان قصر آزاد می‌شدند، مردم [از آنها] استقبال می‌کردند. اوج استقبال همان هشت آبان بود که آقای طالقانی، آقای منتظری و آقای مهندس سبحانی از زندان آزاد شدند. خصوصاً استقبال ویژه‌ای از آقای طالقانی شد. مردم نسبت به پیشینه‌ی آقای خمینی هم که حالا از حوزه درآمد و حوزه را سیاسی کرد و در سالهای ۴۱ تا ۴۳ و باز در سالهای ۵۶ و ۵۷ تا حدودی مواضع

ضدظلم و ضداستبداد داشت، این قدرشناسی را داشتند. نسبت به همه، نسبت به مصدقی که باز طلوع کرد، نسبت به تختی، آل احمد، صمد بهرنگی و ... [قدرشناسی شد]. برای هر کس در حد و وزن خودش و احترام قائل بودند. جامعه‌ی ایران در سال ۵۷ نسبت به مثلاً نام‌داران و اسم داران جنبش مسلحانه‌ی چپ، خانواده‌ی احمدزاده، پویان، جزنی، خرم‌آبادی‌ها - با این که اینان مذهبی نبودند - احترام ویژه‌ای قائل بودند. لذا قدرشناسی عنصر اول و ویژگی بارز مردم در نقطه‌عطف ۵۷ بود.

### پیوند با رهبری

وجه بعدی پیوند با رهبری بود؛ آحاد سنتی جامعه‌ی ایران در سالهای ۴۲ و ۴۳ این پیوند پیشینی را با آقای خمینی برقرار کرده بودند. اینجا دیگر این پیوند صرفاً در همبستگی آحاد سنتی جامعه‌ی ایران با آقای خمینی نبود، [بلکه] اقشار متوسط و شبه‌مدرن و رو به مدرن و مدرن هم تا حدودی با رهبری آقای خمینی پیوند برقرار کردند\*\*.

### اتصال به روشنفکری

وجه دیگر اتصال جدی [مردم] به روشنفکری بود؛ فرصتی پیدا شده بود: مردم شریعتی‌خوان شده بودند و با بقیه روشنفکران هم که آرام‌آرام صاحب اسمی شده بودند. در مساجد و مجامع ارتباط برقرار کرده بودند [برای مثال] دکتر پیمان و آقای علی‌اصغر حاج سید جوادی، دکتر غلام‌عباس توسلی و مهندس محمد توسلی در مسجد قبا و در سطحهای دیگر [هم] آقای توانایان فرد از مبارزینی بوند که بیرون از زندان فعال بودند [و مردم با آنها پیوند برقرار کردند].

اتصال به خروجی حسینی که کتابهای شریعتی بود، اتصال به دانشگاه به‌طور جدی و اتصال به پاتوقهای روشنفکری مذهبی نشان‌دهنده‌ی [اتصال] مردم به جریانهای روشنفکری بود. مثلاً دوباره از مهندس بازرگان استقبال شد و اسم دکتر سبحانی مجدداً از دهه‌ی ۴۰ به میان آمد. جریانهای مختلف روشنفکری به‌طور نسبی به بدنه جامعه‌ی ایران و مردم اتصال پیدا کردند.

### مایه‌گذاری

از این سه ویژگی که پائین‌تر بیایم به مایه‌گذاری می‌رسیم؛ یعنی واقعاً اگر

مایه‌گذاری مردم نبود حرکت ۵۷ اینقدر زود به سرانجام نمی‌رسید. مردم از وقتی که دیگر از حاشیه به متن آمدند، کاملاً مایه‌گذار بودند. مثلاً در ۱۷ شهریور زن فرزند به بغل، جزو شهدا بود و در ۱۳ آبان مردم به در دانشگاه رفتند و مقابل گارد، مقابل ارتش موضع گرفتند. اول محرم در همه شهرستانها و [بعد هم در] ۲۱ و ۲۲ [بهمن] مردم کاملاً با سرمایه‌ی سرخ به صحنه آمدند.

### تشخیص حسی - عمل حسی

وجه دیگر تشخیص حسی و عمل حسی بود که [به‌طور کلی] یک ویژگی جامعه‌ی ایران است. در اصلاحات حرکت‌های عمومی اجتماعی و تظاهراتی نبود که بشود این ویژگی‌ها را مشاهده کرد. اما در حرکت به اصطلاح اصلاحات هم رأی به آقای خاتمی یک مقدار [بر اساس تشخیص و عمل حسی بود]. در جاهایی از خوزستان که قبیله‌ای و عشیره‌ای است، سیادت خیلی مهم است و [مردم آنجا] به سید علاقه دارند. مثلاً در آنجا عشایر عرب خاتمی رانمی‌شناختند [اما بر اساس] تشخیص حسی و عمل حسی در مناطق عرب‌نشین خوزستان مثل دشت آزادگان، شادگان و سوسنگرد خاتمی بیشترین رأی - حدود ۹۳ درصد - در انتخابات اول آورد. در انقلاب ۵۷ [هم] جا به جا امکان تشخیص حسی و عمل حسی مردم وجود داشت.

### راه‌بازکنی سرخ

[آخرین ویژگی] راه‌بازکنی بود. چند مقطع [در انقلاب ۵۷] بود که جز با خون راه باز نمی‌شد. یکی [از این مقطع‌ها] ۱۷ شهریور بود، وقتی ۱۷ شهریور رخ داد دیگر شاه از پله‌های جدی‌ای سقوط کرد و این نگاه [حاکم شد] که حکومت شاه دیگر قابل ادامه نیست. جریانهای روشنفکری غیرتشکیلاتی آنجا [دیگر] به‌طور جدی حرکت مردم را باور کردند. ۱۷ شهریور به زندانیان سیاسی تلنگر جدی زد که حرکت بیرون جدی است. در مقطع ۱۳ آبان، اول محرم و در دو مقطع پایانی - یکی ۶ تا ۱۲ بهمن بود و یکی هم ۲۱ و نهایتاً ۲۲ بهمن - هم همه راهها و در حقیقت نیمه بن‌بست‌ها و بن‌بست‌ها با خون مردم باز شد.

## تشکیلات

قبل از این که وارد بحث تشکیلات شویم، باید چند ملاحظه‌ی ویژه را مدنظر قرار بدهیم. آن ملاحظات ویژه در هشت محور قابل طبقه‌بندی کردن هستند؛

### سرکوب تشکیلاتی نیمه دهه ۵۰

اول این که نیمه‌ی دهه‌ی ۵۰ یک سرکوب وحشیانه‌ی تشکیلاتی صورت گرفته بود، یعنی مجاهدین سال ۵۰ سرکوب شدند، یک بار هم در سال ۵۴ از درون خودشان ضربه خوردند، نهایتاً ۵۵ دیگر تتمه‌ی جنبش مسلحانه‌ی مذهبی که به اصطلاح شاخص آن مجاهدین بودند، در بیرون [از زندان] جمع شده بودند. بخش مهمی از آنها هم که بیرون بودند، مارکسیست شده بودند. فدائیان هم در سال ۵۵ ضربات مهمی را خصوصاً به [دنبال] محاصره‌ی مرکزیشان متحمل شدند.

سرکوب تشکیلاتی، نیمه‌ی دهه‌ی ۵۰ صورت گرفت و انقلاب از سازمان دهندگان محروم شد. آن جنبش مسلحانه اگر در فاز انقلاب می‌آمد، توان سازمان‌دهی جدی داشت ولی عملاً در خلا تشکیلاتی ۵۴ و ۵۵ و ۵۷ امکان اینکه انقلاب از آن سازمان‌دهی بهره‌گیری کند، وجود نداشت.

### غیبت سازمان‌ها

سازمان‌ها هم غایب بودند؛ بقایای فدائیان که بیرون [از زندان] بودند در حد انتشار و اعلام بیانیه‌ی تحلیلی و بیانیه‌های اعلام مواضع [فعالیت داشتند]. دو سازمان اصلی غایب بودند.

### محو احزاب

احزاب هم محو بودند، یعنی بعد از ۴۲ دیگر احزاب - احزاب ملی، جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی و نیروی سوم - وجود نداشتند. پس احزاب هم محو بودند.

### باز پدیداری حزبی غیر تشکیلاتی

در سال ۵۶ هم که در فضای حقوق بشر آرام آرام احزاب سنتی و احزاب گذشته

مثل جبهه‌ی ملی و احزاب درون جبهه‌ی ملی مثل جامعه دفاع از حقوق بشر و نهضت آزادی اعلام موجودیت کردند، بازپدیداری احزاب غیرتشکیلاتی بود. یعنی بیشتر هویت آنها عمل می‌کرد تا سازماندهی و تشکیلاتشان. لذا، احزاب بازپدیدار هم امکان بروز و ظهور تشکیلاتی - نه به صورت درونی و نه به صورت بیرونی - نداشتند.

### مهار اصناف

اصناف هم به لحاظ تشکیلاتی مهار شده بودند.

### تهاجم‌های آستان انقلاب و سرکوب درون انقلاب

تهاجم‌های آستانه‌ی انقلاب را هم داشتیم. در بهار ۵۷ عبدالمجید مجیدی که یکی از جناح‌های حزب رستاخیز را رهبری می‌کرد، کمیته‌ای درست کرده بود و اسم آن را کمیته‌ی اقدام گذاشته بودند که در آن فضا به کمیته انتقام مشهور شده بود. حمله به منزل مهندس بازرگان، فروهر، دکتر پیمان، عبدالکریم لاهیجی، آقای حاج سیدجوادی و ... تهاجم‌های آستانه‌ی انقلاب [بودند] و سرکوب و وحشیانه‌ی درون انقلاب را هم داشتیم. یعنی ارتش کاملاً فلسفه‌ی وجودی خود را در قم و بعداً به خصوص در تبریز و سپس در اصفهان، یزد، تهران و همه جا نشان داد. قبلاً بحثش مطرح شد که در برنامه‌ی تجدیدنظرشده‌ی پنجم یکی ردیف بودجه ارتش به اصطلاح امنیتی گلوبال<sup>۱</sup> بود که جلوی آن خالی بود و دست ساواک برای هزینه کردن باز بود. در مقابل ردیف نیروهای مسلح هم تقریباً خالی بود. [در حالی که] امور عمومی و ... ردیف بودجه داشت که در کتابهای بودجه و برنامه هم هست اما در اینجا گلوبالیسمی حاکم بود. فلسفه‌ی وجودی [ارتش] اینجا مشخص شد. یعنی ارتش در ایران خیلی وجه بیرونی نداشت. درست است ارتش تا ظفار رفت و سال ۵۴ نیز با عراق فاز تهاجمی گرفت، ولی فلسفه‌ی عمل ارتش، فلسفه‌ی داخلی بود. ارتش سرکوبگر و خونریز شد. لذا درون انقلاب هم ارتش بی‌مهابا سرکوب می‌کرد. ارتش تا خود ۲۰ بهمن پُز سرکوب داشت و برای سرکوب آماده بود. متنها ۲۱ و ۲۲ بهمن بنا به علتی که انشاءالله مرور خواهیم کرد، گارد شکسته شد، پز تهاجم شکست و ارتش کاملاً وا رفت\*\*\*.

۱. گلوبال اصطلاحی است که به بودجه بدون تعیین ردیف اطلاق می‌گردد.



## نگهداشت سازمان دهندگان

وجه آخر هم این بود که سازمان دهندگان تا ۳۰ دی [سال ۵۷] با یک طرفد در زندان حبس بودند. یعنی فاز آزادسازی‌ها از بهمن ۵۵ شروع شد و کسانی که سپاس<sup>۱</sup> گفتند و جنبش مسلحانه را انکار و وجود شکنجه را تکذیب کردند، [آزاد شدند]. از آنجا فاز آزادی زندانیان سیاسی شروع شد و ۶۶ نفر در ۱۴ بهمن سال ۵۵ آزاد شدند. اما مثلاً هزار و دویست، سیصد نفر سال ۵۶ آزاد شدند و بعد دیگر در سال ۵۷ به تناسب [زندانیان در گروه‌های] هزار نفر، هزار و دویست نفر، دو هزار نفر و ۸۰۰ نفر آزاد شدند. اما ۱۰۰-۱۲۰ نفری که سازمانده بودند، یعنی رهبران جریانهای سازمانی ایران مثل مجاهدین و فدائیان و بخش کوچکتر سازمان جنبش مسلحانه آخرین گروهی بودند که ۳۰ دی - یعنی در فاصله‌ی سه هفته قبل از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷- آزاد شدند. لذا آنها طبیعتاً نمی‌توانستند در سازمان‌دهی بیرون شریک و سهیم باشند. اینکه این هشت محور را قبل از بحث تشکیلات در نظر بگیریم، خیلی تعیین‌کننده است. این موضوع را می‌رساند که انقلاب توان سازمان‌دهی نداشت و نیروی سازمان‌ده نداشت. البته نه این که هیچ سازماندهی نداشت، ولی سازمان یا حزبی مثل خیلی انقلابها [در ایران نبود]. مثلاً در انقلاب چین که یک انقلاب حزبی - حزب کمونیستی - بود، کادر شهر، کادر روستا، کادر پراتیک، کادر تئوریک، کادر واسط بین تئوریک و پراتیک [شکل گرفته بود]. یعنی انقلاب چین لگوی سازمانی داشت و با آن لگوی سازمانی پیروز شد. استقلال هند هم با آن ساختار تشکیلاتی حزب کنگره<sup>۲</sup> و میلیشیای ۱۵۰ هزار نفری گاندی - با اینکه گاندی مسالمت‌جو بود و آنتاگونیست نبود، پیروز شد. دفاع ویتنام هم دفاع سازمان‌یافته‌ای بود. انقلاب الجزایر نیز روی ساختار

۱. اشاره دارد به برنامه آزادسازی برخی از زندانیان سیاسی در ۱۴ بهمن ۱۳۵۵، در طی این برنامه که از تلوزیون پخش شد، برخی از زندانیان سیاسی برای حکم آزادی خود از شاه سپاسگذاری کردند. این برنامه بعدها به مراسم سپاس یا جشن سپاس معروف شد.

۲. حزب کنگره ملی هند، INC، در سال ۱۸۸۵ تاسیس شد و رهبری جنبش استقلال خواهی هند را در دست گرفت. گاندی در ۱۸۹۴ به عضویت رسمی این حزب در آمد.

جبهه‌ی آزادی‌بخش الجزایر<sup>۱</sup> شکل گرفت. انقلاب نیکاراگوئه که شش ماه بعد از انقلاب ایران در تابستان ۱۹۷۹ (تابستان سال ۵۸) پیروز شد، کاملاً سازمان‌یافته بود و یک جبهه‌ساندنیست<sup>۲</sup> را داشت. این جبهه‌ساندنیست هم نیروهای مسلح چریک مثل جریان اورتگا<sup>۳</sup> را داشت و هم بورژای نیکاراگوئه که ژورنالیست‌ها و حقوقدانها بودند [را درون خود داشت]، جبهه‌ای بود که بیست صنف را پوشش می‌داد و جبهه پیشرفته و مترقی‌ای بود. ولی انقلاب ایران این طور نبود. تشکیلات سنتی خاص خودش را داشت، ولی حزب و سازمانی نبودند که آغازگر و استارتر باشند، شعارها را طراحی کنند، برنامه داشته باشند و پلتفورم داشته باشند، مردم را سازماندهی کنند، حرکت را پیش برند و مرحله تلقی کنند. این طور نبود. این هشت محور می‌خواهد این را بگوید. رژیم شاه تا آخرین مراحل که برای بقا دست و پا می‌زد، سعی می‌کرد نگذارد این حرکت سازمان‌یافته شود. نگهداشت سازمان‌دهندگان در این کادر قابل تحلیل است.

### ظرفیت تشکیلاتی دورانی

اما این موضوع به این مفهوم نبود که انقلاب هیچ ظرفیت تشکیلاتی نداشته باشد. در سال ۵۶ و ۵۷، در پیک انقلاب، یک ظرفیت تشکیلاتی دورانی وجود داشت. بخشی از این ظرفیت تشکیلاتی دورانی در دانشگاه منزل داشت، بخشی از آن پیرامون حوزه بود، بخشی زیر خیمه‌ی بازار بود و بخشی هم در هسته‌های نو پدید مساجد بود.

### سازمان دانشجویی

دانشگاه یک سازمان پایه‌کار داشت و سازماندهی مستقل از احزاب را بعد از کودتای ۳۲ تا سال ۳۹ تجربه کرده بود [یعنی زمانی که] جبهه‌ی ملی وجود نداشت،

۱. جبهه آزادی‌بخش الجزایر. National Liberation Front. در سال ۱۹۵۴ تاسیس شد و به کمک شاخه نظامی خود (ارتش آزادی‌بخش الجزایر) رهبری جنبش استقلال‌خواهی الجزایر را بر عهده داشت.
۲. جبهه ملی آزادیبخش‌ساندنیست‌ها، مجموعه‌ای حاصل از ائتلاف گروه‌های چپ‌گرا بودند که موفق شدند در سال ۱۹۷۹ ساموزا دیکتاتور وقت نیکاراگوئه را برکنار کنند.
۳. دانیل اورتگا. José Daniel Ortega. (۱۹۴۵). از رهبران چریکی جبهه ملی آزادی‌بخش‌ساندنیست‌ها. او پس از استقرار جمهوری نیکاراگوئه توانست در سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ ریاست جمهوری را از آن خود کند. پس از بیست سال دوری از قدرت او دوباره در سال ۲۰۰۷ ریس‌جمهور نیکاراگوئه شد.

حزب توده‌ای وجود نداشت، برای اول بار دانشگاه [به مدت] هفت سال تجربه‌ی سازماندهی مستقل را تجربه کرد که برایش سرمایه‌ای بود. حداقل ۴۲ تا ۴۹ هم به همین ترتیب. از سال ۴۲ تا سال ۴۹ حزبی بیرون [از زندان] نبود؛ [اعضای] نهضت آزادی در زندان بودند، بخشی هم آزاد شده بودند، جبهه‌ی ملی و احزاب درون جبهه‌ی ملی منفعل بودند و نیروی سوم هم که اصلاً محو بود. لذا حزبی نبود، آن سازمانهایی هم که وجود داشتند کسی از وجود زیرزمینی شان مطلع نبود. در آستان دهه‌ی ۵۰ همه آحاد دانشگاه آگاه و مطلع شدند که مجاهدین و فدائیان وجود دارد. لذا در دوران هفت ساله‌ی ۴۲ تا ۴۹ دانشگاه تجربه‌ی سازمان دهی مستقل را داشت. دو هفت تا چهارده، دو تا هفتای پر و پیمان نه دو هفتای ناپلئونی، سابقه‌ی کار تشکیلاتی مستقل داشت. یک سابقه [کار مستقل] هم از سال ۵۴ تا سال ۵۷ داشت. از ۵۴ تا ۵۷ هم خلائی وجود داشت؛ دو سازمان تقریباً متلاشی شده بودند و دیگر از ۵۴ به بعد از دانشگاه عضوگیری نمی‌کردند. [لذا دانشگاه] سه سال [دیگر] هم باز تجربه‌ی سازمان دهی مستقل داشت. ولی ویژگی این سه سال این بود که کیفی‌تر بود. چون در این سه سال جنبش مسلحانه آسیب دیده بود، سازمان مجاهدین از درون ضربه خورده بود، اما افسردگی و چه‌کنم چه‌کنم‌ها خیلی به دانشگاه راه نیافته بود. این خیلی مهم است. اگر بخواهیم با الان مقایسه کنیم، [الان] دانشگاه افسرده‌تر از نیروهای افسرده بیرون از دانشگاه است ولی آن موقع افسردگی به دانشگاه راه پیدا نمی‌کرد و دانشگاه نه از سرکوب‌های اول دهه‌ی ۵۰، نه از سرکوب نیمه‌ی دهه‌ی ۵۰ و نه خیلی از ضربه‌ی کارای درونی سال ۵۴ سازمان مجاهدین افسرده نشد. لذا زیست ۵۴ تا ۵۷ دانشگاه زیست کیفی بود یعنی دانشگاه [در این دوران] جایی که سازمانی و حزبی وجود نداشت خودانگیخته و خودکفا و خویش‌برنده بود. انصافاً در سال ۵۶ اولین حرکتها در تهران که سانتر هم بود از دانشگاه شروع شد. آن موقع اصلاً نه فرزند آقای خمینی فوت شده بود و نه این خبرها نبود. دانشگاه با رحلت شریعتی پایه‌کار شد و توان تشکیلاتی‌اش را هم در دانشگاه و هم بیرون دانشگاه بروز و ظهور بخشید.

دانشگاه در پاییز ۵۷ با قضیه‌ی کمپ‌دیوید و حمله به دفتر هواپیمایی ال‌عال در تهران<sup>۱</sup> و بعد نهایتاً سر فوتِ فرزند آقای خمینی به صحنه آمد. دانشگاه برای خودش سازمان داشت و دانشجوی هم آن موقع ویژگی‌ای از نوع ویژگی اعضا و هواداران حزب توده در سالهای ۳۰ و مجاهدین در سالهای ۵۸ تا ۶۰ داشت؛ مثلاً یک عضو توده در دهه‌ی ۳۰ خانواده را توده‌ای می‌کرد یا اگر کارمند بود، دایره‌اش را توده‌ای می‌کرد و به تشکیلات می‌آورد، حالا کاری به مرام و روش آنها نداریم. ۵۷ تا ۶۰ هم همینطور بود، اگر فرزندی در خانواده مجاهد یا هوادار بود، خانواده سمپاتی به سازمان پیدا می‌کردند. دانشجوی هم در حدفاصل ۵۴ تا ۵۷ این ویژگی‌ها را داشت. مثلاً [این مباحث که] انقلاب چیست، ضرورت انقلاب چیست، تجارب سایر انقلابها چیست، کارکرد آن چیست و ... را در حقیقت دانشگاه آورد [زیرا در آن زمان] نه حزبی بود و نه سازمانی. آقای خمینی هم که در سال ۵۶ مطرح شد و در ۵۴ و ۵۵ در ایران هیمنه، سایه و پرتوی‌ای نداشت. لذا از ۵۴ تا ۵۷ دانشگاه به لحاظ سازماندهی، به لحاظ دانش سازماندهی، امکان سازمان‌دهی و آگاهی‌بخشی مردم، دوره کیفی‌ای [داشت] که ارزش یک پژوهش مستقل را دارد. این خیلی مهم است در شرایطی که پدران نبودند، دانشگاه توانست در حد خودش پایه کار باشد. سازمان دانشجویی، سازمانی جدی بود و می‌شود گفت سازمان اصلی انقلاب مبتنی بر سازمان دانشجویی بود. وقتی که از سال ۵۷ به بعد [انقلاب در] دانشگاه توده‌ای شد، محل نشر دانش سازمان‌دهی هم شد. جزوهای کوچکی به قلم دانشجویی از دانشگاه در می‌آمد، [جزوه‌هایی مانند] چگونه محل را سازماندهی کنیم؟ چگونه مسجد سازماندهی کنیم؟ خیلی مهم بود. [حتی] نیروهای الان نمی‌توانند چنین کارهایی بکنند! نمی‌گویم سازمان‌دهی به سبک آن موقع [انجام دهند] اما نیروها اصلاً در فاز سازمان‌دهی متناسب با الان نیستند. ولی آن موقع معدل سنی ۲۰ سال در دانشگاه امکان این را داشت که جزوه بدهد، چارت سازمان‌دهی محلی بدهد، محل را سازمان‌دهی کند، مسجد را سازمان‌دهی کند و ...

۱. دفتر هواپیمایی ال‌عال، هواپیمایی ملی اسرائیل، در دهه ۶۰ میلادی در تهران تاسیس شد و پروازهای روزانه و مستقیم از تهران به تل‌اووید دایر شد. در سال ۱۳۴۹ پس از بازی دو تیم فوتبال ایران و اسرائیل این دفتر توسط برخی اعضای جنبش مسلحانه منفجر شد.

## سازوکار روحانیت

یک سازوکار تشکیلات روحانیت هم وجود داشت که خود را در تنباکو نشان داده بود، در مشروطه تا حدودی نشان داده بود، در نهضت ملی تا ابعادی نشان داده بود، ۳۹ تا ۴۲ هم خود را بسیار جدی نشان داده بود و از سال ۵۶ به بعد هم نمایش مجددش بود. این سازوکار هم [همان‌طور که] گفتیم یک سازوکار دپو ای است که همه‌ی ابزارش آماده است و در بزنگاهی سر هم می‌شود؛ مثل سال ۴۲، ۴۱ و ۴۲ و مثل سال ۵۶ و ۵۷. این سازوکار روحانیت [در این زمان] با یک موج دوباره سوار شد. [روحانیت] تنها جریانی بود که به لحاظ تشکیلاتی امکان نفوذ به اعماق ایران - یعنی روستا- را داشت. روشنفکر نمی‌توانست برود به روستا و نمی‌رفت. فقط اول دهه‌ی ۵۰ یا آخر دهه‌ی ۴۰، دو جریان سازمانی ایران یعنی مجاهدین و فداییان با یک رویکرد پژوهشی به روستاها رفتند. فداییان در حوزه‌ای به روستاها رفتند تا عملکرد اصلاحات ارضی را ارزیابی بکنند و مجاهدین هم در مناطق ارباب‌خیز و فئودال‌خیز مثل کردستان و مثل خراسان و مثل بخشی از فارس پژوهش‌های میدانی کردند. مرحوم عبدالرسول مشکین‌فام<sup>۱</sup> آن [پژوهشها] را جمع کرد که جزوه‌ای تحت‌عنوان مطالعات روستایی شد و در سالهای نزدیک به انقلاب [تبدیل به] یک کتاب نارنجی‌رنگ شد. [لذا روشنفکران] امکان رفتن به روستا را نداشتند. [البته] روستا هم در ایران نقش روستا در امریکای مرکزی و امریکای لاتین را نداشت. اما دو ماه از سال یعنی محرم و صفر و از آن طرف ماه رمضان حجره و بحث و فحص روحانیون تعطیل می‌شود و همه به روستا می‌روند. سازمان [روحانیت] طبیعتاً می‌توانست یک سازمان روستائی باشد و سازوکاری جدی داشت که می‌توانست تا اعماق نفوذ کند.

## خیمه‌ی بازار

بازار هم برای خودش خیمه‌ای داشت. خیمه‌ی بازار به رغم همه تهاجماتی که به

---

۱. عبدالرسول مشکین‌فام. (۱۳۲۴-۱۳۵۱). از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق بود که آموزش‌های چریکی خود را در سازمان الفتح فلسطین دیده بود و در چند عملیات چریکی مستقیماً ایفای نقش کرده بود. همچنین او دوران سربازی را در کردستان گزراند و در طی آن در مورد روستا پژوهش‌های جامعی انجام داد. مشکین‌فام به همراه بنیانگذاران سازمان در ۴ خرداد ۱۳۵۱ در زندان اوین اعدام شد.

بازار شد، تا قبل از ۵۷ [سرپا بود]. یعنی ۵۷ به بعد خیمه‌ی بازار هم جمع شد و از ۶۰ به بعد [دیگر] بازار ایران خیمه‌ی مبارزاتی نداشت، الان هم ندارد. خیمه‌های ماندگرفت ملی و ۴۲-۳۹، از ۵۶ به بعد هم درست شد و این خیمه هم اسپانسر حرکت انقلاب بود، هم به روحانیون تبعیدی و خانواده‌هایشان کمک مالی می‌کرد و به بقای خانواده‌های زندان سیاسی [کمک می‌کرد] و [در] نظام قرض‌الحسنه‌ها و ... [فعال بود]. بعد در پیک انقلاب بازار توسط بازاری‌های قدیمی تعطیل شد و چند بار هم آقای خمینی دستور تعطیلی داد و [در مجموع] ده دوازده باری بازار تعطیل شد؛ بخش مهمی [از این تعطیلی‌ها] با سازماندهی خود بازاری‌ها بود.

[گفتم که] دانشگاه که تقریباً می‌رفت تا به یک سازمان تاریخی در ایران تبدیل بشود، از ۳۲ به بعد تا ۵۷ وجه سازمانی پیدا کرد یعنی از ۳۲ تا ۵۷ ربع قرن دانشگاه در ایران پیشینه‌ی سازمان‌دهی داشت. لذا تقریباً می‌شود گفت آرام آرام می‌رفت که به یک سازمان تاریخی تبدیل بشود. روحانیت نیز از تنباکو تا انقلاب یک سازمان تاریخی داشت [که در این دوره‌ی] ۸۵ ساله، پنج- شش بار خودش را نشان داده بود. بازار هم که تجربه‌ی کیفی تنباکو، تجربه‌ی کیفی‌تر مشروطه و باز تجربه‌ی کیفی نهضت ملی و بعد هم ۳۲ و ۴۲ را داشت، اینجا هم خودش را نشان داد و تاریخی شد.

### هسته‌های مسجد

اما غیر از اینها، مصادیقی هست که آقای دشتی نشان می‌دهد از سالهای ۵۴ و ۵۵ هسته‌هایی در مساجد شکل گرفت که اول مطالعاتی بود [اما] از ۵۶ به بعد التهاب عمل پیدا کرد و جدی، سازمانده و تشکیلاتی شد. این هسته‌ها به‌خصوص در مناطق مرکزی و جنوبی تهران و بعضی شهرهای سستی مثل شیراز، اصفهان و تبریز کاملاً کارایی خود را نشان داد. لذا درست است که انقلاب سازمانی نداشت ولی سازمانهایی خودانگیخته، خودبنیان و مستقل [داشت که] سطح اصلی‌اش دانشجویی بود و در سطح پائین‌تر آن هم بازار و روحانیت و مساجد را هم می‌شد جای بدهیم و تحلیلش کنیم.

### ظرفیت‌های بزنگاهی

اما در سال ۵۷ ظرفیتهای بزنگاهی‌ای در ایران به وجود آمد که در حد خودشان کارا بودند؛

## هسته‌ی محلی

[در این سال] هسته‌های محلی‌ای شکل گرفت. می‌شود گفت بعد از ۱۷ شهریور ۵۷، تلنگر جدی به مردم خورد. انقلاب که سازمان واحد مرکزی سانتری نداشت و تقریباً همانطور که دانشگاه سه دور حس کرد که کسی نیست و خودش باید خودش را پیدا کند، توده‌ی مردم هم این را حس کردند که هسته محلی باید شکل بگیرد. [لذا] هسته‌های محلی شکل گرفت که ترکیب مرکب بود، هم دانش‌آموزی بود و هم دانشجویی بود. دانشجویها هم در هسته محلی بودند، بچه‌محل‌ها-بچه‌محل‌هایی که نه در کادر دانش‌آموزی جا می‌گرفتند و نه در کادر دانشجویی- هم آمدند، تعدادی هم معتمدین محلی که هم حرف نافذ و دست توی جیبی داشتند یا امکان تشکیلاتی داشتند، هسته محلی‌ها را شکل دادند. ، هسته محلی‌ها در سالهای ۵۶ و به‌خصوص ۵۷ یک معدل سنی پایین- ۲۵-۲۴ سال- داشتند که خیلی خیلی کارا بود. این هسته‌های محلی‌ها صفهای نفت را سامان می‌دادند و ارزاق تقسیم می‌کردند. اگر در دورانی مثلاً بنا بود محله مقابل گارد بایستند، آنها سازمان‌دهی می‌کردند. چندکاره و چندوجه بودند؛ خانواده‌ی فقیر شناسایی می‌کردند و [از آن] دستگیری می‌کردند، به اصطلاح چندمنظوره بودند. بعد در ۵۷ تعاونی‌های محلی [توسط این هسته‌ها] تشکیل شد، این تعاونی‌های محلی ارزاق را ارزان می‌آورد و پخش می‌کرد و برای بعضی‌ها هم رایگان پخش می‌کرد. این هسته‌های محلی‌ها هسته‌های کیفی بودند.

## ویژه‌هسته‌های نوپدید

در کنار این هسته‌های محلی‌ها، هسته‌های نوپدیدی هم بودند. این هسته‌ها بیشتر التهاب عمل داشتند و به کوکتل بعد سه‌راهی مجهز شده بودند به و بعد هم سعی می‌کردند اسلحه دست و پا کنند. این هسته‌ها همه سمپات‌های جنبش مسلحانه بودند که بعضی‌هایشان اسم و عنوان پیدا کردند؛ مثلاً گروه توحیدی صف، منصورون، فلق و ... هفت هشت گروهی بودند که بعداً بعضی‌هایشان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را در سال ۵۸ تشکیل دادند. این‌ها هسته‌هایی عملیاتی بودند که جلوتر می‌بینیم در تهران و شهرستانها [مثلاً] اهواز و اصفهان دست به عمل شدند و ترور کردند. [پیشتر]

صحبت شد که مرحوم داوود کریمی<sup>۱</sup> در سال ۵۶ از حدود ۵۰۰ هسته‌ی از این نوع در سطح ایران صحبت می‌کرد.

### بقایای سازمانی

بقایای سازمانی هم در ۵۶ و ۵۷ پدیدار شدند؛ مجاهدین خیلی بقایای سازمانی نداشتند ولی فداییان بقایای سازمانی داشتند که دست به کار شدند و در [بحث] عملیات سراغش می‌رویم. [این بقایا] از ۵۶ و به‌خصوص در ۵۷ دست به عمل زدند و، ۸-۷ عمل نسبتاً جدی در تهران و شهرستان داشتند. بعضی از اعضای سازمان مجاهدین هم- تیپ‌هایی مثل محمد حیاتی<sup>۲</sup> - [بودند که] زودتر آزاد شدند. می‌شود گفت وقتی آنها آزاد شدند به سهم خودشان نقشی نسبی در سازماندهی تاسوعا، عاشورا و اربعین داشتند. [البته] سهمشان با مثلاً کمیته یا ستاد راه‌پیمایی تاسوعا، عاشورای دفتر آقای طالقانی قابل‌قیاس نبود ولی برای خودشان حوزه‌های سازمانی داشتند.

### هسته‌های لجستیک زنانه

[همچنین] در آن دوره پدیده‌ای به وجود آمد که هسته‌های لجستیک زنانه بود. هسته‌های لجستیک زنانه پاییز ۵۷ با کلاسهای کمک‌های اولیه شروع شد. تقریباً در همه‌ی مساجد - حتی در همین حسینیه ارشاد - کلاسهای کمک‌های اولیه تشکیل شد. خانم‌ها در آن کلاس‌های کمک‌های اولیه فعال بودند. بعد در زمستان ۵۷ که نفت کم شد، کمیته‌محلله‌هایی برای مثلاً راه انداختن کرسی - کرسی دوباره در سال ۵۷ احیا شد - خرید خاکه زغال و کپه زغال برای کرسی و پخش [در] مناطق محروم و ... درست شد؛ خانم‌ها [در این کمیته‌ها] خیلی فعال بودند. در دوره‌ی درگیری‌ها، به‌خصوص در بهمن و دی ۵۷، این هسته‌های لجستیک زنانه خیلی کیفی بودند؛ مثلاً

۱. داوود کریمی. (۱۳۲۶-۱۳۸۳). در دوران انقلاب در گروه چریکی کوچکی با نام فجر اسلام فعالیت می‌کرد و آموزش‌های چریکی خود را به همراه مصطفی چمران و محمد منتظری در لبنان ادامه داد. او که از فرماندهان آموزش نظامی جنگ ایران-عراق و فرمانده عملیات شکست حصر آبادان بود در عملیاتی در فاو دچار مصدومیت شیمیایی شد و در سال ۱۳۸۳ در اثر این جراحات درگذشت.

۲. محمد حیاتی، از اعضای سازمان مجاهدین خلق، او پس از آزادی از زندان رهبری مسعود رجوی را پذیرفت و هم‌اکنون در سازمان مجاهدین خلق (رجوی) فعال است.



رساندن پنبه به بیمارستانها، رساندن ملحفه، جلوگیری از خونریزی، در خانه باز کردن برای بچه‌هایی که در جنگ و گریز بودند و کمک به بیمارستانها و درمانگاهها. [لذا] این هسته‌های لجستیک زنانه خیلی کارا شدند.

### زنجیره‌ی دانش‌آموزی

در مهر ۵۷ درگیری دانش‌آموزی برای رژیم شاه خیلی مشکل ایجاد کرد. [پیش از آن زمان] گارد هیچ وقت در تهران و شهرستانها با دانش‌آموز درگیر نبود. خوب دانش‌آموزان هم عشق انقلاب داشتند، عشق تظاهرات داشتند، طبیعتاً نوع دانشجو هم از کلاس و درس فراری است؛ این ویژگی‌ها به این‌که زنجیره‌ی دانش‌آموزی تشکیل شود، خیلی کمک کرد.

### تشیکیلات کارگری

وجه بعدی هم، وجه کارگری بود که با اعتصاب‌های نساجی‌ها شروع شد و بعد به نفتگرها پیوست. اگر تشکیلات کارگری را سه سطح کنیم [شامل] تشکیلات سنتی، تشکیلات صنعتی و تشکیلات نفتی می‌شود. [می‌توان] گفت اتفاقاً تشکیلات سنتی کارگری در شهرهای بزرگ به‌خصوص تهران کار را زودتر شروع کردند و بچه‌های بازار و کسبه و پیشه‌ورها زودتر به انقلاب پیوستند تا کارگرهای صنعت و کارگران نفت. ولی وقتی کارگران صنعت، به‌خصوص کارگران نفت، آمدند، مشکلات رژیم شاه حادث‌تر شد. به‌خصوص [به این دلیل که] با اعتصاب نفتی‌ها، تولید از شش میلیون به یک میلیون بشکه - فقط برای مصرف داخلی - رسید.

### تشیکیلات کارمندی

تشیکیلات کارمندی هم در سه چهار مرحله جدی شد؛ یکی مرحله‌ی قطع برق بود که از اداره‌ی برق میدان ژاله شروع شد، بعد کارمندان بانک بودند و بعد هسته‌ای از کارمندان تلویزیون بودند که بهمن ماه تلویزیون کوچک مداربسته‌ای را که سه کیلومتر را پوشش می‌داد، در مراسم آقای خمینی که در مدرسه رفاه بود، طراحی کردند. تشکیلات کارمندی هم به کارایی‌های خاص خودش را - نه به اندازه‌ی تشکیلهای کارگری و سایر حلقه‌هایی که از آن صحبت کردیم - داشت.

## کریدور تشکیلاتی

انقلاب در پیک خودش یک کریدور تشکیلاتی پیدا کرد. این کریدور پاگردی بود که همه می توانستند در آن گشت بزنند، نوار بگیرند و توزیع کنند، اعلامیه بگیرند و توزیع کنند، برای سازماندهی هایشان پول بگیرند، برنامه بگیرند و ....

### ویژه مساجد

[در یک انقلاب] یک سری ویژه مساجد داشتیم که مساجد محوری بودند؛ [در میدان خراسان] مسجد گرزده بود، یکی مسجد امام حسین، در شمیران مسجد همت، در امیرآباد مسجد امیر بود، مسجد جلیلی در خیابان ایرانشهر [نزدیک] میدان فردوسی بود؛ این مساجد در تهران بودند. در یزد روضه‌ی محمدیه بود، در شیراز مسجد آتشی‌ها - مسجد خانواده‌ی دستغیب - بود. چند مسجد ویژه بودند که کارایی ویژه داشتند، مسجد قبا هم بود که مرکز پخش اطلاعیه، اعلامیه، خبرنامه، سازمان‌دهی و ... بود.

### دانشگاه تهران

[در این کریدور تشکیلاتی] خود دانشگاه تهران [هم] بود که دیگر در ۴۳ روز از مهر تا ۱۳ آبان [سال ۵۷] واقعا سانتر تشکیلاتی بود. بعد از ۱۶ دی که دانشگاه باز شد تا ۲۲ بهمن نیز همین نقش را به عهده گرفت.

### دفتر طالقانی

پیشتر اشاره شد که از وقتی که آقای طالقانی، [از زندان] آمدند و در خانه‌شان دفتر زدند، این دفتر واقعاً مرکزیت ویژه‌ای داشت.

### میادین شاخص

میادین [شاخص] در تهران یکی میدان انقلاب بود، [دیگری] میدان فوزیه‌ی سابق (میدان امام حسین)، تا حدودی میدان تجریش بود، میدان شاه بود که حالا میدان قیام شده [و ...]. چند میدان بودند که کسبه‌هایش فعال بودند، پیرامون داشتند و بازار و بازارچه پشتشان بودند. این میادین میادین شاخصی بودند.

### بازار پائین-بازار بالا

دو بازار هم داشتیم، یک بازار پائین [یعنی] بازار تهران و یک بازار بالا [یعنی] بازار

تجربش [که] بازار خیلی فعالی بود. آن موقع آقای ملکی<sup>۱</sup> در مسجد همت تجربش بود. روحانی خوش نامی که تا وقتی که زنده بود، [یعنی تا] سال ۶۲، کمتر رانسی بود و برخوردش با دستگیری های بعد از سال ۶۰ نسبت به بقیه مساجد و بقیه روحانیون خیلی متعادل تر بود. در حقیقت تیپ و جیهی بود. ایشان قبل از انقلاب هم خوش نام بود، مصدقی بود و پیوند نسبی ویژه ای با آقای طالقانی داشت. بازار تجربش خودش فعال بود و ملی ها و مصدقی هایی در آن بودند. بعضی از مغازه های بازار بودند که از همان سال ۵۶ نوارهای شریعتی و نوارهای آقای خمینی در آنها جابه جا می شد. سالهای ۵۲ و ۵۳ در مسجد همت و بازار، اعلامیه، کتاب و حتی کتابهای شریعتی پخش می شد. لذا بازار کیفی بود؛ مثلاً در مسجد همت در هفته ی اول آبان ۵۷ برای فرزند آقای خمینی ختم گذاشتند. بازار پیرامون هم داشت. مثلاً آقای دکتر ملکی که در حسینیه تشریف دارند و دوستان چهل و پنجاه ساله ای که از نهضت ملی و دوره مصدق دارند، در تجربش فعال بودند. اینها همه سرمایه های محلی بودند که در حقیقت در کنار مسجد همت برای تجربش و میدان و پیرامون بازار وزانته می آوردند.

### کمیته ی استقبال

بعدتر، حدوداً در اوایل بهمن سال ۵۷ کمیته ی استقبال تشکیل شد که آن هم برای خودش ساتر و مرکز برو بیایی بود.

### کمیته ی دانشگاهیان

در کنار اینها یک کمیته ی دانشگاهیان هم تشکیل شد. این کمیته تحصن در دبیرخانه ی دانشگاه تهران را سازماندهی کرد که در دی ماه مورد تهاجم قرار گرفت و مرحوم نجات الهی<sup>۲</sup> در آنجا شهید شد. آن کمیته، کمیته ای بود که در سطح اساتید نقش سازماندهی داشت.

۱. مصطفی ملکی تهرانی. (۱۳۱۰-۱۳۶۲). پیش نماز مسجد همت تجربش از مساجد فعال در دوران انقلاب

بود.

۲. کامران نجات الهی. (۱۳۳۰-۱۳۵۷). دانش آموخته مهندسی عمران از دانشگاه پلی تکنیک و از اساتیدی بود که در تحصن اساتید دانشگاه در مقابل وزارت علوم شرکت داشت. او در ۵ دی ماه ۱۳۵۷ در حال سخنرانی برای متحصنین بود که هدف گلوله یک سرهنگ ارتش قرار گرفت.

## مدرسه‌ی علوی

از وقتی که آقای خمینی آمدند، مدرسه‌ی علوی هم در فاصله‌ی ۱۲ بهمن تا ۲۲ بهمن یک سانتر بود. لذا این کریدورها و پاگردهای تشکیلاتی در کنار آن ظرفیتهایی که گفتیم، وجود داشت.

## ویژگی‌های تشکیلاتی سازمان کار

هشت ویژگی نیز برای سازمان کار انقلاب می‌شود تعیین کرد؛

### اتصال عمومی به رهبری

[سازمان کارهای انقلاب] به‌طور عمومی به رهبری وصل بودند و با آقای خمینی اتصال داشتند. بعضی چیزها را مثل کمیته‌ی رهبری اعتصابات، کمیته‌ی اعتصاب نفتگران و یک کمیته‌ی کوچک هم [برای] دستگیری از خانواده‌های بی‌بضاعت خود آقای خمینی ایجاد کرد. حیطة اینها از راه دور بود. آقای خمینی سازماندهی‌هایی داشت نه این‌که سانتر تشکیلاتی [باشد بلکه] زمان [حضور آقای خمینی در] نجف و بعد پاریس یک اتصال عمومی [میان سازمان کار انقلاب با] رهبری وجود داشته است.

### پیوند خاص‌تر با کریدورها

پیوند خاص‌تر [ی هم میان سازمان کار انقلاب] با کریدورها، با دفتر آقای طالقانی و با سازماندهی‌هایی که قبل از این دو بررسی کردیم، وجود داشت.

### رشته‌های مستقل

رشته‌های مستقلی هم وجود داشت مثل همان رشته‌های محلی که گفتیم و آن هسته‌های نوپدید مانند منصورون، موحدین، و صف و ... که خیلی کاری به کسی نداشتند، خودشان به اجتهاد می‌رسیدند و برای ترور از روحانی و آخوند فتوا نمی‌گرفتند. به اصطلاح خودمجتهد بودند و عمل می‌کردند. جلوتر به آنها می‌رسیم.

### حمل عنصر بومی

وجه چهارم [این بود که] سازمان‌های این دوره عناصر بومی خود را حمل

می کردند؛ عناصر بومی در ایران همدلی حسی، همگرایی فوری، جیب یکی بودن و خانه نداری هست، هسته تشکیل دادن هست و... همه‌ی اینها عناصر بومی تشکیلاتی در ایران است.

### میل به قهرمانی

یک میل به قهرمانی هم خصوصاً در نسل تینیجر و جود داشت؛ ۱۳ تا ۱۶ ساله‌ها، دانش‌آموزان و دانشجویهای سال اول و دوم در فاز قهرمانی بودند [و میل داشتند] که کوکتل درست کنند، کوکتل پرتاب کنند، تا نزدیک ریووی<sup>۱</sup> یا تانک گارد و ارتش بروند. این امیال هم که به‌طور طبیعی و غریزی وجود داشت، از ویژگی‌های تشکیلاتی این دوره بود. همانطور که مثلاً الان خیلی‌ها دلشان می‌خواهد که زیر علم بروند. خوب، الحمدلله علم و کتل در انقلاب جمع شد و در ۵۷ علم و کتلی نبود. در عاشورا و تاسوعا تظاهرات عمومی شد و دیگر نیروهای سنتی مساجد این امکان را نداشتند که به راهپیمایی بیایند و دسته‌ی سنتی راه بیندازند. آن موقع به جای [میل به] علم و کتل [میل] به کوکتل و بعد در ۲۱ و ۲۲ بهمن میل به سلاح وجود داشت که طبیعی هم بود.

### همه‌گیری

ویژگی بعدی، این بود که یک همه‌گیری تشکیلاتی هم پیدا شد. مردم اول تشکیلاتی نبودند، ولی [همان‌طور که] جلوتر که می‌رسیم، مردم هم به نوعی تشکیلاتی شدند.

### سرعت عمل میدانی

[در پیک انقلاب] به‌خصوص ۶ تا ۱۲ بهمن که آقای خمینی آمد، یک سرعت عمل میدانی هم وجود داشت. ۲۱ و ۲۲ بهمن دیگر اوج این سرعت عمل میدانی بود. ۲۱ بهمن همه‌جا فرو ریخت، کلانتری‌ها و پادگانها و [...]، همه چیز در یک روز با حداکثر فشار مردمی فرو ریخت. مثلاً فرض کنید در ۲۱ بهمن جلوی [پادگان] عشرت‌آباد خون زیادی ریخته شد تا پادگان فتح شود. [پادگان] تیر بار گذاشته بود و خیلی تلفات داد و

۱. Riol V مارک نوعی کامیون بود که در ارتش استفاده می‌شد.

جلوی پادگان خون در آب ریخته شده بود. یکی از کسانی که سعی می‌کرد داخل پادگان برود و اسلحه هم دستش بود، بهمن مفید<sup>۱</sup> -هنرپیشه- بود. خانواده‌ی مفیدها، بهمن و بیژن<sup>۲</sup> و... همه هنرپیشه بودند. بهمن مفید هنرپیشه‌ی خوشنامی نبود و در خیلی از فیلم‌های مبتذل هم بازی کرده بود. ولی بالاخره عقیده این بود که بهمن مفید هم آمد. مثلاً فرخزاد<sup>۳</sup> هم مثلاً با انقلاب اعلام همبستگی می‌کرد. روزهای آخر بعضی‌ها هم این طوری در میدان آمدند و همه‌گیری خیلی جدی بود.

### زودخواهی - تندخواهی

زودخواهی و تندخواهی که یک خصلت ایرانی است، یکی دیگر از ویژگی‌های تشکیلاتی دوران پیک انقلاب تلقی می‌شد.

### سیرهای ناتمام تشکیلاتی

سیرهای تشکیلاتی‌ای شروع شد که خیلی کارا بود. متأسفانه دوران پیک انقلاب کوتاه بود، ۲۲ بهمن خیلی زود راه افتاد، رژیم خیلی زود سرنگون شد و آن سیرها فرو کاهید و فروخفت.

### سیر مردمی کسب خصائل تشکیلاتی

سیر اول این بود که مردم ایران داشتند هسته‌های تشکیلاتی کسب می‌کردند، خیلی مهم بود. مثلاً فرض کنید دهه‌ی ۵۰ جامعه ایران خصلت تشکیلاتی نداشت. پول نفتی بود و سینماهایی هم بود. مثلاً در تهران و شیراز سینماها دوسانسه بود، یعنی شما یک بلیط می‌خریدید، دو فیلم می‌دیدید. مثلاً بعضی‌ها بعد از ظهرهای تابستان که خانه‌ها

۱. بهمن مفید. (۱۳۲۱). بازیگر و خواننده و گوینده عروسک، از مهمترین ایفای نقش‌هایش می‌توان به بازی در فیلم‌های قیصر و داش آکل اشاره کرد.

۲. بیژن مفید. (۱۳۱۴-۱۳۶۳). نمایش‌نامه‌نویس، او نمایشنامه‌های عروسکی و کودکانه متعددی را نوشت که معروف‌ترین آنها نمایش موزیکال شهر قصه است

۳. فریدون فرخزاد. (۱۳۱۷-۱۳۷۱). دانش‌آموخته حقوق، شاعر، آهنگساز، خواننده و فعال سیاسی بود. او که با ساخت برنامه‌های تلویزیونی به شهرت عمومی رسید در خلال برنامه‌هایش انتقاداتی را نیز به سیاست روز وارد می‌کرد اما عمده فعالیت‌های سیاسی او پس از انقلاب و در خارج از کشور بود. او در سال ۱۳۷۱ در کشور فرانسه توسط فردی ناشناس کشته شد.

گرم بود، دو سه بلیط می‌خریدند و آنجا می‌خوابیدند. وقتها خیلی باز و اپن بود و جامعه تشکیلاتی نبود. مثلاً شعرهایی آهنگین بود که راجع به پدرها می‌خواندند که ساعت دو از اداره می‌آید و می‌خوابد و بادش می‌زنند و پارک شهر می‌رود. وقتها این‌طور بود. مثل الان [نبود که] همه چندپیشه و [تحت] فشار زندگی و... باشند. خلاصه جامعه تشکیلاتی نبود. ولی سال ۵۷ مردم دیگر تشکیلاتی شده بودند. صبح سر کار می‌رفتند، هم‌زمان با سر کار بودن، بعد از ظهرها [هم] حضور تشکیلاتی داشتند. تظاهرات و جنگ و گریز، در صف نفت بایستند، بعد غروب مسجد بروند و شب پشت بام بروند، در مراکز تجمع حاضر شوند و سر یک ربع به هشت همه بی‌بی‌سی باز کنند و بعد از آن بحثهای خانوادگی و... [یعنی مردم] به اصطلاح خصلت تشکیلاتی کسب کرده بودند. یعنی آرام‌آرام پنهانکاری را بلد شده بودند، عادی‌سازی تیپ را بلد شده بودند. سیر کسب خصلت تشکیلاتی سیر جدی‌ای بود و بعد از ۲۲ بهمن متوقف شد.

### **سیر تعمیق تشکیلات انقلاب**

وجه دیگر سیر تامین تشکیلات انقلاب بود. هسته‌ها محلی و کریدورهایی که از آنها صحبت کردیم، جدی‌تر می‌شدند و توان سازمان‌دهی‌شان بالاتر می‌رفت، خودکفاتر می‌شدند و دست به جیب شده بودند.

### **سیر خلق-سیر خودکفایی سازمانی**

وجه بعد هم یک سیر خلق-سیر خودکفایی سازمانی بود که همه آن هسته‌هایی که گفتیم این ویژگی را داشتند.

### **سیر پالایش-سیر صلاحیت**

وجه بعدی هم سیر پایان شکست صلاحیت بود. مثلاً تشکیلات کمونیست در ویتنام ده هزار روز سر پا بود، در چین دو بار تشکیلات شهری و تشکیلات روستایی سرکوب می‌شود، داغام می‌شود و دوباره، دوباره، دوباره؛ افالان در الجزایر ۷ سال کار تشکیلاتی می‌کند. ولی اینجا در حقیقت سیر قانونی و سیر صلاحیت تشکیلاتی متوقف ماند. هم طنز است و هم درام؛ حزب جمهوری اسلامی ۲۹ بهمن سال ۵۷

یعنی یک هفته بعد از اینکه انقلاب پیروز شده شکل می‌گیرد. اینها می‌آیند حزب تشکیل بدهند که به اصطلاح مثلاً مساجد را بگیرند و یا بخشی از نظام اجرایی را پیش ببرند یا سازمان مجاهدین انقلاب که یکی از کادرهای تشکیلاتی جمهوری اسلامی شد، اردی‌بهشت ۵۸ تشکیل می‌شود. اینها همه شاخصه این هستند که انقلاب فرصت نداد نیروها شکل بگیرند یا سازمانهای دهه‌ی ۵۰ بیابند و خودی نشان دهند، پالایش شوند و بعضی خصلتهایشان به اصطلاح زدوده شود. اینکه سیر پالایش - سیر صلاحیت با توجه به زود پیروز شدن انقلاب طی نشد.

[اگر] بخواهیم تشکیلات را جمع‌بندی کنیم، تشکیلات سانتر و محور سازمانی و حزبی نداشت. مجموعه رهبری اعم از آقای خمینی و بقیه کریدورها و پاتوقها و هسته‌هایی که گفتیم رابطه‌شان با توده مردم رابطه تشکیلاتی و به اصطلاح فرماندهی از نوع ویتنام، چین، الجزایر، نیکاراگوئه و... نبود. رهنمودهای عامی صادر و ساطع می‌شد. مردم هم به اصلاح خوداجتهاد آنها را می‌گرفتند و عمل می‌کردند. مردم ایران کم‌کم داشتند تشکیلاتی می‌شدند، آرام آرام داشتند از وقت بهینه استفاده می‌کردند و سیر همگرایی از مجرای تشکیلاتی داشت شکل می‌گرفت. منتها بخواهیم جمع‌بندی کنیم، انقلاب زود پیروز شد و آن سیرها در حقیقت به خود فروکاهندگی و توقف دچار شد.



## استراتژی

سیر مردم و سازماندهی را در حد امکان مرور کردیم و پشت سر گذاشتیم، بیائیم به استراتژی انقلاب بهمن ۵۷ راه ببریم.

### ادامه‌ی نقطه‌چین نفی مطلقیت

از منظر استراتژیک انقلاب ۵۷ ادامه همان نقطه‌چین نفی مطلقیت بود که جامعه‌ی ایران تمام‌قد در سه چهار خیز برای پایان دادن به مطلقیت با گونه‌های مختلف به پا خواسته بود؛ مطلقیت قاجار، مطلقیت پهلوی اول و مطلقیت پهلوی دوم در دو نوبت. به لحاظ استراتژیک این جا هم در حقیقت جامعه‌ی ایران می‌خواست تعیین تکلیفی با تبختر و تفرعن ویژه پهلوی دوم که قبلا از آن صحبت به میان آمد، بکند.

### سرنگونی - نابودی نظام مستقر

وجه بعدی استراتژی سرنگونی و نابودی نظام مستقر بود. یعنی به‌خصوص بعد از ۱۷ شهریور همه به سمت تعیین تکلیف رفتند. شعار مرگ بر شاه و برچیده شدن حکومت پهلوی و... همه بعد از ۱۷ شهریور به‌طور جدی رخ داد. استراتژی هم سرنگونی و نابودی نظام مستقر بود و هم فروپاشی سلطنت تاریخی در ایران.

### جایگزینی مبهم - آرمانی

وجه بعدی این که همه به یک جایگزینی مبهم و آرمانی می‌اندیشید. یعنی همه می‌خواستند یک حکومت پاک و پاکیزه سرکار بیاید. این که سازمان‌دهی این حکومت چیست، اقتصاد آن چیست، برنامه اجتماعی‌اش چیست، با منابع مالی می‌خواهد چگونه برخورد کند، سیاست خارجی‌اش چگونه است و... اصلا روشن نبود. در جلسه بعد این را مبسوط‌تر و مستند با فاکت‌هایی که وجود دارد، بررسی خواهیم کرد. لذا همه می‌خواستند حکومت پاکان تشکیل شود و یک جایگزینی مبهم و آرمانی [صورت بگیرد].

### بنای حکومت مستقل، ملی، مذهبی

فقط این سه مشخصه حکومت روشن بود که حکومت مستقل باشد. نه پیوندهای

قاجارها را داشته باشد از چندسرشاخه، نه پیوندهای رضاخان در مقطع اول به انگلستان و در مقطع بعد به آلمان را داشته باشد و نه پیوندهای امریکایی پهلوی دوم بعد از کودتای ۲۸ مرداد را داشته باشد. ملی باشد یعنی تصمیمات مربوط به خودش را خودش اتخاذ کند؛ نه با الگوی دوره قاجار و نه با الگوی پهلوی اول و دوم. نهایتاً جوهر مذهبی هم داشته باشد. استراتژی این بود، در حقیقت خیلی چیز پیچیده‌ای نبود و سه شعار محوری هم داشت، که آن چهار عنصر بالا همه در این سه شعار قابل تحلیل هستند. [اول] مرگ بر شاه؛ [در شعار] مرگ بر شاه هم نفی مطلقیت بود و هم سرنگونی و نابودی نظام مستقر. [دوم] برچیدن سلطنت پهلوی [که] هم سرنگونی و نابودی نظام مستقر هم فروپاشی سلطنت تاریخی در ایران [را طرح می‌کرد] و [سوم] استقلال آزادی جمهوری اسلامی [که] به بقای یک حکومتی که مستقل باشد، هویت داشته باشد، هم ملی باشد و هم مذهبی شانه می‌زد.

## مشی

مشی قابل‌درنگ است و می‌شود بیشتر روی آن ایستاد. استراتژی [انقلاب] خیلی روشن بود و چیز پیچیده‌ای نبود. برخلاف مثلاً دوران اصلاحات که خیلی معلوم نبود استراتژی چیست. ولی در دوره انقلاب استراتژی خیلی روشن بود. مثل دوره نهضت ملی که نفت می‌خواهد ملی شود، تسلط ملی بر منابع ملی و به اصطلاح دموکراسی و توسعه سیاسی [به وجود بیاید]، در انقلاب هم استراتژی روشن بود.

## مشی مرکب

اما اگر با یک رویکرد پژوهشی به مشی پردازیم، مشی مرکب است. عنصر اول یا اصلی این مشی فشار اجتماعی و دستیابی به عرصه بود. یعنی استفاده از اهرم اجتماعی، فشار توده‌ای و پرکردن صحنه از توده به قصد فلج کردن رژیم اتوریته و هژمونیک تا این که با این فشار اجتماعی بشود رژیم را برانداخت. اما وجه دوم یا می‌شود گفت پایین‌دست‌تر مشی مرکب، عمل ویژه و دستیابی به اسلحه بود. یعنی کنار تظاهرات و راه‌پیمایی و تجمع و تحصن که اهرم‌های یک مشی پرفشار اجتماعی تلقی می‌شوند، امر ویژه دستیابی به سلاح بود که خدمتتان توضیح خواهم داد.

## فشار اجتماعی و دستیابی به عرصه

عنصر اول یا اصلی مشی که فشار اجتماعی و دستیابی به عرصه بود در تظاهرات، راه‌پیمایی‌ها و اعتصاب تبلور پیدا می‌کرد که می‌شود گفت جان‌مایه رهبری آقای خمینی در این‌ها تجلی و تبلور پیدا می‌کرد.

## تظاهرات، راه‌پیمایی، اعتصاب، اهرم نفت و مقاومت منفی

دعوت به تظاهرات، دعوت به راه‌پیمایی‌های گسترده مثلاً ۱۸ و ۱۹ آذر، تاسوعا و عاشورا و بعد راه‌پیمایی اربعین که در دی‌ماه بود. دعوت به اعتصابها، اعتصابهای کارگری و استفاده از نفت و اهرم نفت و مقاومت منفی؛ آقای خمینی اطلاعیه‌های پربردی می‌داد که سربازان از سربازخانه‌ها فرار کنند یا سربازان وظیفه به دستورات

نظامی فرماندهانشان عمل نکنند، مردم پول آب و برق نپردازند، مالیات ندهند، و... این‌ها همه شاخصه‌های مقاومت منفی بود.

### تجمع حداکثری

رهبری آقای خمینی و رهبری انقلاب در پی یک تجمع حداکثری برای سرنگونی رژیم شاه بودند که این تجمع حداکثری به اصطلاح نقش فراندم بین‌المللی را هم داشت. یعنی نیروهای رهبری‌کننده انقلاب بعد از تاسوعا و عاشورا و اربعین مرتب مانور می‌دادند که سرنگونی رژیم پهلوی نیازی به همه‌پرسی در ایران ندارد. مردم میلیونی در تهران و شهرستان آمدند و عرصه را پر کردند و بیشتر از این امکان تجمع توده‌ای وجود ندارد و این خودش به منزله فراندم است. سال ۶۴ فرصتی پیدا شد از مهندس بازرگان که در دوره‌هایی به‌خصوص از پاریس به بعد در جریان همه مسائل بود، سوال کردم که آقای خمینی اصلاً به فراندم هم بها می‌داد، از لحاظ جهانی که همه می‌گفتند در ایران باید فرندام برگزار شود، آیا عنایتی به آن می‌شد؟ مهندس بازرگان عنوان کردند که نظر آقای خمینی این بود که به نسبتی که این راه‌پیمایی‌های عمومی پرجمعیت‌تر باشد، کار فراندم را خواهد کرد و مثلاً قدرت‌های غرب و افکار عمومی جهان پی خواهند برد که مردم ایران طبیعتاً سلطنت نمی‌خواهند \*\*\*\*.

لذا این فشار اجتماعی دو منظوره بود؛ منظور اصلی و اول سرنگونی رژیم شاه از طریق فشار حداکثری بود. یعنی رژیمی که نتواند منابع تأمین مالی داشته باشد، نفت از شش میلیون به یک میلیون بشکه تقلیل پیدا کند، مردم هم پول آب و برق و تلفن و مالیات و... ندهند، نظام سلسه مراتبی ارتش هم از طریق عدم تمکین سربازان و کادرها فروپاشد و... تقریباً می‌شود گفت آن هیمنه‌ای که رژیم شاه برای خودش قائل بود سال ۵۷ با این عناصر (فشار اجتماعی و دست‌یابی به عرصه با مکانیسم پرکردن عرصه از مردم با شروطی که خدمتتان عنوان شد) می‌توانست فروبیزد که ریخت.

### عمل ویژه و دست‌یابی به اسلحه

اما وجه پائین‌تر یا عنصر دوم مشی مرکب عمل ویژه و دستیابی به اسلحه بود. این [وجه] در چهار سطح قابل بررسی است: مدار اخص، مدار خاص، مدار مردمی، مدار

توده‌ای و در آخر رهبری که جزو این چهار مدار از این مطلب قرار نمی‌گیرد. مدار اخص با همان تقسیم‌بندی گذشته، مدار سازمان‌های اصلی جنبش‌های مسلحانه بود. مدار خاص، مدار مبارزین سیاسی بود که ۵۶ و ۵۷ دست به سلاح شدند. یک مدار هم مدار مردمی هست و یک مدار هم مدار توده‌ای، که حالا تفاوت مردم و توده‌ای را ضمن فاکتهایی که خدمتتان ارائه خواهد شد، توضیح خواهیم داد.

### مدار اخص

در مدار اخص فدایی‌ها عمل کردند. مجاهدین در سال‌های ۵۶ و ۵۷ هیچ عملی نداشتند، ولی فدایی‌ها متعدد ۱۰-۱۵ عمل داشتند؛ هم در تهران، هم در شهرستانها، در مشهد، زنجان، تبریز و اهواز به فرماندهی‌های نظامی حمله کردند، ترور فرمانده نظامی داشتند، در تهران به کلانتری چهارراه تالش حمله کردند، به کمپ گاز مستقر در میدان عشرت آباد حمله کردند. [فداییان] بعد از هر عملیاتشان بیانیه اعلام موضع می‌دادند و [عمل را] به عهده می‌گرفتند.

### مدار خاص

[گفتیم که] در مدار اخص فدائیان عمل می‌کردند. یک مدار خاص هم بود که همان نیروهای نوشکل گرفته جنبش مسلحانه و مذهبی بودند؛ مثل منصورون، صف و موحدین و فلق و... . بیشترین عمل را گروه توحیدی صف داشت؛ ۲۲ مرداد ۵۷ رستوران سنتی خوانسالار که پاتوق امریکایی‌ها بود را منفجر کردند و به اتوبوس امریکایی‌ها در اصفهان حمله کردند که چند امریکایی آن‌جا مجروح شدند. ترور دانشی، آخوند شاهی و رستاخیزی بود که تا همین اواخر هم علیه انقلاب موضع می‌گرفت، ده یازده روز مانده به ۲۲ بهمن موحدین او را ترور کردند. موحدین بچه‌های خوزستان بودند و دانشی هم خوزستانی بود. عمل دیگری که موحدین داشتند ترور پل گریم رئیس کنسرسیوم در اهواز بود. عمل دیگری که موحدین داشتند ترور سرهنگ سروری<sup>۱</sup>، مدیر کل ساواک کرمان و ترور فرماندار نظامی اهواز بود. این‌ها همه در مدار خاص جا می‌گرفتند و دست به عمل می‌زدند.

<sup>۱</sup>. سرهنگ سروری

## مدار مردمی

یک مدار مردمی هم وجود داشت. مدار مردمی در حقیقت، بدنه مردمی ارتش و شهربانی بود که دست به عمل زد. یکی از این عملیات‌ها به رگبار بستن اعضای گارد جاویدان در لویزان بود که روز راه‌پیمایی عاشورا در تهران صورت گرفت. ظهر که [برای] نهار به سلف‌سرویس می‌روند، هسته‌ای در ارتش تشکیل شده بود که یکی از آنها گروه‌بان عابدی و دیگری هم یک سرباز وظیفه بود. اینها آگاهانه هسته تشکیل داده بودند و وصیتنامه هم نوشتند که وصیتنامه‌های آنها بعد از شهادتشان در تهران منتشر شد. این یک عمل از بدنه ارتش بود. بدنه ارتش پر از آن آقای عابدی گروه‌بان بود که خیلی در سلسله‌مراتب جای نمی‌گرفتند. یک افسر وظیفه در همدان استاندار را ترور کرد. دو ترور [دیگر هم] صورت گرفت؛ یکی ۴ آبان ۵۷. ترور سرتیپ نادور، فرماندار نظامی جهرم و یکی هم سرهنگ تصاعدی رئیس شهربانی جهرم بود که یک سرباز وظیفه [انجام داد]. آن موقع همه نیروها و مردم از حسن فرد اسدی<sup>۱</sup> که یک سرباز بود، یاد می‌کردند. این‌ها مدار مردمی بود.

## مدار توده‌ای

اما یک مدار توده‌ای بسیار وسیع هم در چارچوب مشی‌ای که الان از آن داریم صحبت می‌کنیم، داشتیم. ۱۹ دی ۵۶ در قم مردم با چوب و سنگ به ارتش حمله کردند. ۲۹ بهمن ۵۶ در تبریز تهاجم خیلی وسیع بود. یک هفته بعد از واقعه ۲۹ بهمن تبریز، گزارشی منتشر شد با امضا دانشگاه که دانشجویان آن [تهاجم را] گزارش دادند. گزارش، گزارش عملیاتی است. در تبریز همان روز ۶۲ بانک سوخته بود، ۹۷ بانک خرد شده بود، ۱۶۳ واحد دولتی هم مورد تهاجم قرار گرفته بود و خرد شده بود، ۳۷ ماشین سوزانده شده بود، بیش از ۳۰ ماشین دولتی هم خرد شده بود. این نشان‌دهنده عمل بود. عملی که هم با کوکتل بود، هم با سنگ، هم با چوب و سلاح گرم. ۱۰

---

۱. حسن فرد اسدی. دانشجوی هنرهای عالی مخابرات شیراز و سرباز وظیفه‌ای بود که در جشن تولد شاه در چهار آبان ۵۷ سرهنگ کمال تصاعدی و سرتیپ احمد نادور را هدف گلوله قرار می‌دهد و یک هفته بعد دستگیر می‌شود. دو روز پیش از تاریخ اجرای حکم اعدام او انقلاب پیروز می‌شود. او بعدها در طی جنگ ایران-عراق و در عملیات والفجر جان می‌سپارد.

فروردین ۵۷ در یزد تهاجم و درگیری بود برای اول بار آنجا مجسمه شاه پائین آمد و سر آن هم خون خیلی ریخته شد. جلوتر که می‌آئیم ۱۴ خرداد در ۵۷ اهواز، تهاجم مردم به نهادها بود. ۲۰ / ۵ / ۵۷ اوج این درگیری‌های با ماهیت [مشابه] در اصفهان بود که مردم خیابان بندی کردند و درخت قطع کردند تا جلو حرکت نیروها و خودروهای ارتش را بگیرند. بعد از سینما رکس در آبادان هم چنین تهاجمی صورت گرفت. ۳ / ۷ / ۵۷ در قم با کوکتل به مامورها حمله شد. هر چه جلوتر می‌آئیم تا ۲۲ بهمن این گرایش جدی‌تر و بیشتر می‌شود. ۹ / ۸ / ۵۷ در سرپل ذهاب حفاظت از شهر توسط مردم با چوب صورت گرفت. ۱۰ / ۸ / ۵۷ در بانه بخش مهمی از مردم برای مقابله با چماق دارهای طرفدار سلطنت آماده شدند. ۲۵ / ۸ / ۵۷ سه مامور شهربانی در تهران با کوکتل کشته شدند. همه [این عملیات] توده‌ای هستند. ۳ / ۹ / ۵۷ با پرتاب یک نارنجک در میدان مجسمه دزفول ۷ مامور ارتش مجروح می‌شوند. شب اول محرم در سرچشمه، مردم در فاز اقدام وارد شدند. ۱۸ / ۹ / ۵۷ در قم سه پلیس کشته شد. دیگر در این [عملیات] نه گروه‌ها دخالت داشتند و نه مثلاً بدنه ارتش و شهربانی، اینها همه در مدار توده‌ای بود. ۲۱ / ۹ / ۵۷ حمله مردم نجف آباد به کلانتری بود. ۳۰ / ۹ / ۵۷ در خمین تهاجم به نهادهای دولتی بود. ۷ / ۱۰ / ۵۷ حمله مردم قزوین به پادگان بود. ۱۰ / ۱۰ / ۵۷ کاملاً توده‌ای به منزل چند مستشار امریکایی که در مشهد زندگی می‌کردند، حمله شد. ۱۶ / ۱۰ / ۵۷ در تهران منزل سرهنگ زیبایی تسخیر شد. ۱۸ / ۱۰ / ۵۷ در یزد به ساواک حمله شد. ۲۲ / ۱۰ / ۵۷ در اصفهان یک ساواکی کشته شد. ۲۲ / ۱۰ / ۵۷ در سردشت خانه یک ساواکی آتش زده شد. ۲۵ / ۱۰ / ۵۷ در مسجد سلیمان به ساواک حمله شد. ۲۵ / ۱۰ / ۵۷ سرهنگ هایم هات<sup>۱</sup>، رئیس سرمستشاری ارتش در کرمان ترور شد، این‌ها همه ترورهای توده‌ای و حرکت‌های توده‌ای بود؛ ۹ / ۱۱ / ۵۷ در سنندج حمله به کلانتری و کشتن یک مامور، ۱۱ / ۱۱ / ۵۷ ترور رئیس شهربانی کرمان، ۱ / ۱۱ / ۵۷ یک ساواکی در تهران کشته شد. در ۲۱ و ۲۲ بهمن هم که دیگر کلانتری‌ها

---

۱. هایم هات

و پادگان‌ها و... دو اتفاق هم آن روز افتاد؛ یکی ترور بدره‌ای<sup>۱</sup> محافظ ویژه شاه و جانشین فرمانده نیروی زمینی بود که آن روز کشته شد و دیگری بیگلری<sup>۲</sup> که جانشین گارد بود. این‌ها همه مردمی بود و توسط گروه‌ها و... رخ نداد، توسط کانون‌ها و هسته‌ها هم رخ نداد.

بروز و ظهور دیگر این مشی گلباران خانه رضایی‌ها بود که اشاره شد. قبلاً بحث شد که [اصطلاح] مثلث خشم [هم] در جامعه سیاسی آمد. تصاویر بچه‌های جنبش مسلحانه در راهپیمایی‌های مختلف بود، پخش دفاعیات و زندگی‌نامه‌ها و...، رویکرد نسل نو به کوکتل و هسته‌ها. از پائیز ۵۷ یک چیز باب شد که برویم کوه آمادگی پیدا کنیم. یعنی قبلاً این تفکر، دانشجویی بود و مال گروه‌های جنبش مسلحانه بود ولی اینجا دیگر خود مردم و مسجدها و محله‌ها هم جمعه صبح‌ها به قصد کسب آمادگی کوه می‌رفتند.

### مانور رهبری

[به عمل ویژه] در چهار مدار، مدار اخص که فدایی‌ها بودند، مدار خاص که گروه‌های تازه تاسیس ۵۶ به بعد [بودند]، مدار مردمی که در کادرهای پایین ارتش و وظیفه [بود] و مدار توده‌ای اشاره شد.

خود آقای خمینی هم از این اهرم یا در حقیقت مشی، استفاده‌های جا به جایی می‌کرد. به این ترتیب که راه استفاده از این مشی را نمی‌بست و بیشتر اهرم تهدید بود. سه تا [از این تهدیدها] را خدمتتان می‌خوانم. ۱۴ / ۱ / ۵۷ مصاحبه با تلویزیون هلند: برنامه ما این است که با ادامه همین تظاهراتی که در ایران جریان دارد، انشاءالله مسائل حل شود و اگر چنانچه دیدیم قابل حل نیست مبارزه مسلحانه را مورد بررسی قرار خواهیم داد. اینها در چارچوب مانور رهبری جا می‌گیرد. ۱۷ / ۱۰ / ۵۷ با ساندی

۱. عبدالعلی بدره‌ای، ۱۲۹۸-۱۳۵۷، سپهد ارتش و فرمانده لشکر گارد که در دی ماه ۵۷ به فرماندهی نیروی زمینی گماشته شد. تصویری که او در هنگام خروج شاه از کشور به پای شاه می‌افتد نفرت از او را زیاد کرد. او تا روز ۲۳ بهمن در پادگان لویزان ماند و در همان روز طی یک درگیری توسط مردم کشته شد.  
 ۲. محمد بیگلری، جانشین فرمانده گارد در روزهای انقلاب بود.



تلگراف انگلیس: ما امید داریم که مسائل ایران بدون قیام مسلحانه با همین نهضتی که هم اکنون اقبال ایران را فرا گرفته و با همین فشارهایی که ملت بر شاه وارد می‌کند، حل شود. این [گفته‌ها] کاملاً تمثیلی از مشی مرکب است؛ «با همین فشارهایی که ملت به شاه وارد می‌کند»، عنصر اصلی مشی یعنی حداکثر فشار اجتماعی را تیک می‌زند. روی امکان قیام مسلحانه [هم مانور می‌دهد]. آقای خمینی در آخرین اطلاعیه‌ای که ۲۱/۱۱/۵۷ داد- اطلاعیه‌ای که فرمان حکومت نظامی را ملغی کرد- عنوان کرد: هنوز دستور جهاد مقدس را نداده‌ام، اگر ارتش کماکان مقابل مردم بایستد، تصمیم آخرم را به امید خدا خواهم گرفت و مسئولیت آن با متجاسرین و متجاوزین است. یعنی تا لحظه آخر آقای خمینی از این اهرم دوم مشی، استفاده سیاسی و دیپلماتیک می‌کرد.

این مشی قابل تحلیل است چرا که در سالهای ۵۶ و ۵۷ که بخش مهمی از جامعه‌ی ایران رویکرد عنصر اول مبارزه و مشی را داشت، هنوز این مشی [ادامه داشت. مشی‌ای] که از دهه‌ی ۴۰ در ایران آغاز شد، در دهه‌ی ۵۰ کامل شد و حقیقت تکامل پیدا کرد، در انقلاب بروز و ظهور داشت. حتی بعد از انقلاب هم فاز اول جنگ ایران و عراق که فاز مردمی بود، در ادامه‌ی همین نقطه‌چین قابل تحلیل است.

### [تحلیل مشی]

#### جهانروائی

شرایط جهانی آن موقع هنوز شرایط انقلاب با آن ویژگی‌هایی که گفتیم بود. شرایط انقلابی متکی به جنبش مسلحانه، سرنگونی، آنتاگونیسم، شبکه‌بندی و مشی چریکی [بود]. این مشی هنوز جهان‌روا بود و می‌شود گفت جهان‌روایی‌اش تا انقلاب نیکاراگوئه و انقلاب ناکام السالوادور و تا سال ۱۹۸۰، ۱۹۸۱ آمد، بعد از آن از ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰ (ابتدای دهه‌ی ۱۳۶۰ شمسی) دیگر این مشی رخت بر بست. ولی در آن زمان هنوز جهان‌روا بود.

#### دهه‌ی چهل-پنجاه

فاصله جنبش مسلحانه دهه چهل-پنجاه با انقلاب، فاصله کمی بود. سال ۴۳ اول

محمد بخارایی و مؤلفه دست به سلاح شدند و حسنعلی منصور را ترور کردند. بعد فدایی‌ها آمدند و بعد مجاهدین. بقایای چریک‌ها - چه چریک‌های منفرد و چه چریک‌های تشکیلاتی - هم هنوز وجود داشتند. مثلاً ماه رمضان (مرداد) ۵۷ سید علی اندرزگو که در درگیری خیابانی در جنوب تهران محاصره ساواک شد و شهید شد، چریک بود؛ یک آخوند طلبه‌ای بود که آن مشی را انتخاب کرده بود. نوستالژی عملیات دهی ۴۹ و ۵۰ هم وجود داشت و هم خیلی نزدیک‌دست بود. آخرین ترورها سالهای ۵۴ و ۵۵ بود.

### پس‌پیشانی و شاه

مردم هم یک پس‌پیشانی داشتند که شاه در آن وجود داشت، شاهی که ۳۲ سرکوب کرد، ۴۲ سرکوب کرد، اول دهه‌ی ۵۰، نیمه دهه‌ی ۵۰ [هم سرکوب کرد] و در انقلاب هم که دست بردار نبود. تا روزی که شاه رفت کشتار بود. حتی می‌شود گفت که یکی از شدیدترین کشتارها ۲۶ و ۲۷ دی بود که شاه رفت و در همه شهرهای اصلی ایران کشتار صورت گرفت.

### میل نسل نو

وجه بعد میل نسل نو بود. بالاخره نسل نو به سلاح گرایش داشت. آن موقع این گرایش در سالهای اولیه جنگ هم که [جنگ] مردمی بود و هنوز کلاسیک نشده بود، وجود داشت.

### واکنش به کنش رژیم

از طرف دیگر این مشی عنصر دوم مشی مرکب سال ۵۷ بود واکنشی به کنش رژیم شاه هم بود. یعنی رژیم شاه هم دست‌به‌سلاح بود. اصلاً دست [از سلاح] بر نداشت. سال ۵۷، اسم دولت شریف امامی که قبل از ۱۷ شهریور سرکار آمد، دولت آشتی ملی بود ولی خون ریخت. بعد از شریف امامی، دولت ازهارای آمد که دولت نظامی بود و آن هم خون ریخت. بعد، دولت بختیار آمد که بنا بود دولتش شبه‌دموکراتیک باشد و عمرش خیلی کوتاه بود، آن هم باز خون ریخت. تا روز آخر همه خون ریختند. لذا نمی‌شود این طور تحلیل کرد که ۵۴ به بعد مشی مسلحانه

بساطش برچیده شد. آری، آثاری می‌بینیم که سازمان‌ها درحقیقت متلاشی شدند، هم مجاهدین و هم فدائیان؛ تازه مجاهدین از درون خودشان هم ضربه خوردند که به متلاشی شدن کمک کرد. اما [این] مشی در نسل انقلاب بود، عمل هم کرد و بعد از آن دو سازمان و متعدد گروه تشکیل شدند. ۷-۸ گروه تشکیل شدند و متعدد گروه‌هایی هم تشکیل شدند که اسم و رسم نداشتند ولی عمل می‌کردند. [این] مشی در انقلاب آمد، در محلات و در مساجد آمد و در حقیقت در ۲۱ و ۲۲ بهمن دیگر او جش بود. یعنی ۲۱ و ۲۲ بهمن وجه غالب بدنه انقلاب دست‌به‌سلاح شد. پادگان بگیر، ساواک بگیر، کلانتری خلع سلاح کن و... سازمان مشی مسلحانه در نیمه‌ی دهه‌ی پنجاه در ایران شکست خورد ولی انگاره و تمایلش برقرار بود و می‌شود گفت که در حقیقت در حد خودش، راه‌بازکن مشی استفاده حداکثر از فشارهای اجتماعی هم بود.

### ضدمشی

یک خط ضدمشی هم بود؛ در سه محور؛

#### خط گوادلوپ

سطر اول خط گوادلوپ است. قبلاً صحبتش را کرده‌ایم، جلسات گوادلوپ که تشکیل شد خط این بود که انقلاب ایران رادیکال نشود و تا حد امکان سرنگونی رژیم شاه و آینده ایران بدون شاه، یک خط با حداقل درگیری باشد. این خط گوادلوپ بود که ضد این مشی عمل می‌کرد.

#### تلاش هویزر

وجه بعدی تلاش هویزر بود. هویزر که یک تیپ ویژه نظامی آمریکا بود با حمایت وزارت خارجه آمریکا از ناتو آمد و از ۱۶ دی تا ۱۶ بهمن، حدوداً یک ماه ایران بود. تمهیدات فرار شاه را او فراهم کرد. ارتش و به‌خصوص فدائیان شاه و گارد جاویدان برایشان متصور نبود که شاه از ایران خارج شود. هویزر، وقت زیادی صرف کرد که هسته سخت ارتش را متقاعد کند که اجازه بدهند شاه برود و بعد بختیار بیاید. بختیار و ارتش اصلاً [یکدیگر] را نمی‌پذیرفتند. درست است که به هر حال بختیار مقابل

انقلاب و مردم ایستاد، ولی بالاخره، عنصری از درون جبهه‌ی ملی و با یک سابقه نهضت ملی و مصدقی بود. ارتش اصلاً بر نمی‌تابید یک مصدقی در ایران نخست‌وزیر شود. ارتش در ایران همچنین چیزی را بر نمی‌تابید، [ولی] هویزر تلاشهای ویژه‌ای کرد که شاه بدون تنش برود، که این اتفاق افتاد و [تلاش کرد که] ارتش بختیار را بپذیرد که حداقلی از سران ارتش پذیرفتند.

وجه سوم [هویزر] این بود که رادیکالهای ارتش که درگیری و خونریزی می‌خواستند را مهار کند؛ از جمله خسرو داد<sup>۱</sup> را. خسرو داد فرمانده هوانیروز بود در همین لویزان تپ و ویژه‌ای بود، آمریکا درس خوانده بود و نمی‌شود گفت چریک، در حقیقت ضدچریک بود. خسرو داد سازماندهی هوابرد و هلی‌برد را در ایران را انجام داده بود و از فدائی‌های شاه بود که اصلاً باور نمی‌کرد شاه برود یا مثلاً ربیعی<sup>۲</sup>، فرمانده نیرو هوایی به همین ترتیب \*.\*.\*.\*.

وجه آخر، این بود که هویزر ارتش را متقاعد کند که کودتا نکنند. یک فاکت خیلی کیفی هست، آن فاکت از قره‌باغی، آخرین رئیس ستاد ارتش ایران قبل از انقلاب، است که عنوان کرد که (مثلاً ۱۷ و ۱۸ بهمن) خطر کودتا به حداقل رسیده است، اما هنوز منتفی نیست.

لذا عمل هویزر به اصطلاح ضد این مشی بود. اگر بخشی از ارتش در مقابل مردم می‌ایستاد [حرکت] طولانی‌تر می‌شد، حرکت رادیکالیزه‌تر می‌شد و این مشی، مشی غالب می‌شد.

### مساعی دو روز آخر

وجه بعدی مساعی دو روز آخر بود. در دو روز آخر یعنی ۲۱ [و ۲۲] بهمن هنوز مقاومت وجود داشت. مثلاً [پادگان] عشرت‌آباد مقاومت کرد، خونین‌ترین تصرف در

۱. منوچهر خسرو داد، تیمسار ارتش شاهنشاه و فرماندهی گردان هوایی بود. او در بهمن ۱۳۴۲ فرمانده حمله گروه چتربازان به دانشگاه تهران بود. خسرو داد در روز ۲۶ بهمن ۵۷ به حکم دادگاه انقلاب تیرباران شد.  
 ۲. امیر حسین ربیعی، سپهبد ارتش و فرماندهی کل نیروی هوایی بود، او به حکم دادگاه انقلاب تیرباران شد. او در دادگاه اعتراف کرد که در جنگ شش روزه اعراب-اسرائیل از ارتش به حمایت اسرائیل استفاده کرده است. همچنین گفت هویزر دم شاه را گرفت و مثل موش بیرون انداخت.

بین پادگان جی و پادگان حشمیه و پادگان‌های اصلی تهران، همین عشرت آباد بود. گارد از داخل مقاومت می‌کرد و مردم را به رگبار می‌بست. در حقیقت خیلی از مردم شهید شدند تا عشرت‌آباد تسخیر شود. دو روز آخر تیپ‌های مثل قره‌باغی و اینها خیلی تلاش می‌کردند که این آخرین مقاومت‌های ارتش در پادگانها را خنثی و منتفی بکنند. هر سه عنصر خط گوادلوپ و خط هویزر و دو روز آخر طیف قره‌باغی<sup>۱</sup> در ارتش، همه ضد مشی بودند. سعی می‌کردند انقلاب طولانی‌تر نشود و فاز مسلحانه پیدا نکند و رادیکال نشود. این همه خط ضد مشی بود.

### کارکردهای دو عنصر مشی مرکب

اما دو عنصر مشی مرکب هر دو دارای کارکرد جداگانه و خاص خودشان بودند که ضمناً جاهایی هم‌پوشان هم، بودند.

#### عنصر اجتماعی

عنصر اجتماعی [این بود] که مردم بیایند.

#### تقلیل هزینه

به خصوص دیگر دی و بهمن کارمندها هم آمده بودند، کارگرا هم آمده بودند، اقشار جدی از طبقه متوسط هم آمده بودند و هزینه‌ها تقلیل پیدا می‌کرد. مثلاً عاشورا و تاسوعا در همه ایران تظاهرات سراسری شد؛ بدون تلفات و بدون درگیری. این هزینه‌ها را پائین آورد. [لذا] در اربعین خیلی‌ها راحت‌تر آمدند، خیلی‌ها که در تاسوعا عاشورا نیامده بودند در اربعین راحت‌تر آمدند.

#### سرایت

این مشی قابل سرایت بود و می‌توانست همه را از کهنسال‌ها و خانم‌های خانه‌دار در بر گیرد. وقتی هزینه پائین می‌آید، همه را می‌تواند در بر بگیرد.

---

۱- عباس قره‌باغی، ۱۲۹۷-۱۳۷۹، آخرین ریس ستاد بزرگ ارتش داران بود. او با درجه ارتشبدی نقش‌های کلیدی در ارتش و گارد ایفا کرد و ریاست دادگاه نظامی سرانهدمت آزادی را بر عهده داشت. قره‌باغی در کابینه شریف امامی سمت وزارت کشور را بر عهده گرفت و از اولین ارتشپانی بود که حمایت خود را از بختیار اعلام کرد و نقش موثری در بیانیه بی‌طرفی ارتش در روز ۲۲ بهمن ۵۷ داشت.

### اثربخشی سریع‌تر

این ویژگی را هم داشت که اثربخشی‌اش سریع‌تر بود. مثلاً عاشورا و تاسوعا عملاً رفراندم بود، بعد اعتصاب نفتگرها جان‌رژیم را گرفت و چیزهای [دیگری] که به آن اشاره شد.

### نمای بین‌المللی

ضمناً یک نمای بین‌المللی هم داشت و مُرادف [با] رفراندم بود. به هر حال همه جامعه‌ی ایران بیرون آمده‌اند و هم تنفر خودشان را نسبت به شاه و سلطنت اعلام می‌کنند و هم میل خودشان را نسبت به استقرار نظام نوپدید بعد از هم سلطنت تاریخی در ایران.

### عنصر نظامی

#### راه‌بازکنی

عنصر نظامی هم در ۵۷ در حد خودش کارایی‌هایی داشت و راه‌بازکن بود. مثلاً فرض کنید ترور جمعی گارد در لویزان خیلی اثر گذاشت یا حمله‌ها و جنگ و گریزها در تهران به همین ترتیب.

#### تشویقی - ترغیبی

تشویقی ترغیبی بود. [یعنی] مردم را به پیوند به انقلاب تشویق و ترغیب می‌کرد.

#### اثربخشی طیفی

اثربخشی داشت، مثلاً فرض کنید اگر دو فرماندار نظامی ترور می‌شدند بقیه فرماندارهای نظامی دست به عصاتر حرکت می‌کردند و دوز کشتار را پایین‌تر می‌آوردند.

#### نمای رادیکال

همچنان که عنصر اجتماعی نمای بین‌المللی داشت، عنصر نظامی هم یک نمای رادیکال داشت که در حقیقت، اگر فروپاشی صورت نگیرد، رادیکالیسم می‌آید و انقلاب به فازهای جدی‌تر و عمیق‌تر وارد می‌شود.

## ایدئولوژی

می‌رویم سر ایدئولوژی؛ بخشی از ایدئولوژی انقلاب وجه تاریخی دارد و بخشی وجه دورانی دارد.

### ایدئولوژی تاریخی

#### عنصر مذهب انگیزاننده

وجه تاریخی‌اش این بود که ایدئولوژی انقلاب ۵۷ یک عنصر اصلی داشت، مذهب انگیزاننده؛ که از تنباکو به بعد در مشروطه خودش را نشان داد، بعد تا حدودی در جنگل حول میرزا کوچک‌خان، بعد هم در نهضت ملی (با این که رهبری نهضت ملی تا حدود زیادی روشفکری بود و روحانیت کاشانی در یک دوره‌ای شانه به شانه رهبری مصدق سایید ولی رهبری، رهبری مذهبی نبود، رهبری ملی بود. نه این که مصدق مذهبی نبود [بلکه] رهبر مذهبی نبود.)، در ۳۹ و ۴۲ هم همین‌طور، در انقلاب هم همین‌طور. یعنی یک عنصر اصلی ایدئولوژی تاریخی همین عنصر مذهب انگیزاننده است.

#### پاک‌طلبی غریزی

اما یک وجه دیگر پاک‌طلبی غریزی بود یعنی مردم بعد از همه این افت و خیزها و تجربه قاجارها و دو [دوره] پهلوی و اتفاقات دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ دیگر به جایی رسیدند که در سال ۵۷ به تمثیل مولوی، از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست، پاک‌طلبی غریزی داشتند یعنی می‌خواستند یک حکومت پاک و پاکیزه‌ای بیاید.

#### نفی ستم پیشینه‌دار

پاک‌طلبی غریزی کنار عنصر مذهب انگیزاننده و وجه بعدی نفی ستم پیشینه‌دار [بود] که از مشروطه تا انقلاب ۵۷ طول کشید و افتان و خیزان جلو آمد.

#### عدل اتویائی

وجه آخر هم یک عدل اتویایی [بود]. یعنی کسی آن موقع برای عدل نظامی

متصور نبود که قوه قضائیه چه باشد، دادگستری چه باشد، آخوند کجایش باشد، تحصیل کرده [کجا باشد] و... چنین چیزهایی نبود. مردم یک عدل اتویپایی می خواستند حتی برتر از مثلاً عدل علی که در ذهن همه هست. یک عدل اتویپایی یعنی هیچ حقی ضایع نشود؛ نه در اداره، نه جای دیگر، نه در زندگی خصوصی و نه در زندگی شخصی.

### ایدئولوژی دورانی

ایدئولوژی تاریخی ملغمه‌ای حاوی این چهار عنصر بود، اما ایدئولوژی دورانی، ایدئولوژی دهه‌ی چهل و پنج‌جایی بود.

### نومذهب رهائی‌بخش

یک مذهب رهائی‌بخش آمده بود. بخشی از مذهب رهائی‌بخش را آموزه‌های حسینیه‌ای و دانشگاهی شریعتی حمل می‌کرد و بخشی را هم انگاره‌های مجاهدین. یکی فرد و یکی جریان نوپدید جامعه‌ی ایران در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ است که می‌شود گفت بار اصلی ایدئولوژی دورانی بر دوش فرد و جریان بود؛ شریعتی و مجاهدین.

### الگوهای آرمانی تاثیرگذار

الگوهای آرمانی تاثیرگذار هم پس‌پیشانی مردم بود. الگوهایی که شریعتی در آثارش ساخته بود، حضرت علی و امام حسین و ابوذر و... همه الگوهای آرمانی شده بودند. یک سری الگوهای دورانی هم بود مثل بنیانگذاران مجاهدین و بچه‌های جنبش مسلحانه و... .

### فرهنگ شهادت

یک فرهنگ شهادت هم با مجاهدین آمده بود و دهه‌ی ۵۰ را پُر کرده بود، شریعتی هم به این فرهنگ پیوست. «شهادت»، «پس از شهادت» و «حسین وارث آدم» همه در سالهای ۵۰ و ۵۱ نوشته و گفته شد.

### آموزه‌های قرآنی

وجه بعدی آموزه‌های قرآنی آقای طالقانی بود که به سهم خودش در ایدئولوژی دورانی نقش داشت. آقای طالقانی دو وجهه بود؛ یعنی فقط مفسری نبود که بالای



منبر برود و بحث کند و خطابه سر دهد. نه! زندگی خودش طراز آن چیزی بود که می‌گفت. لذا خودش یک قرآن متحرک شده بود؛ در ده ماهه حدفاصل آبان ۵۷ تا شهریور ۵۸ خودش هم یک طراز و شاغول جدی برای آموزه‌هایش بود.

### **تراشه‌های نهضت ملی**

وجه بعدی تراشه‌های نهضت ملی بود. بالاخره ربع قرن پیش اینجا، نفتی ملی شده بود، انگلیسی اخراج شده بود، دموکراسی‌ای شکل گرفته بود و مصدق با منش و روشی وسط صحنه آمده بود.

### **عنصر ضدظلم - ضداستبداد**

آخرالامر هم عنصر ضد ظلم و ضد استبدادی [بود] که آقای خمینی از سال ۴۲ و ۴۳ با خودش حمل می‌کرد و در انقلاب ۵۷ هم که آمد همان مواضع ۴۲ و ۴۳ را رادیکال‌تر و جدی‌تر از قبل داشت.

لذا ما یک ایدئولوژی ملغمه‌ای چهار عنصره‌ی تاریخی داریم و یک ایدئولوژی آمیخته که در دهه‌ی ۵۰ خودش را تا آستانه انقلاب آورد که مرکب از شش عنصری [بود] که خدمتتان عرض شد.

## برد اجتماعی - برد جغرافیایی

بحث آرام آرام به پایان می‌رسد.

### برد اجتماعی

#### آغاز روشنفکری

برد اجتماعی انقلاب ۵۷ در آغاز روشنفکری بود یعنی همه‌گیر نبود. دهه‌ی ۵۰، استارت انقلاب را روشنفکرها زدند و می‌شود گفت تا ۵۶ و تا قبل از قم، هنوز عنصر اصلی روشنفکری بود.

#### پیوستن تدریجی

آرام آرام توده‌ای شد و مردم تدریجاً [به انقلاب] پیوستند.

#### همه‌گیری دوران اوج

نهایتاً در دوران اوج انقلاب یک همه‌گیری به وجود آمد. آغاز روشنفکری، پیوستن تدریجی مردمی و همه‌گیری دوران اوج انقلاب.

### برد جغرافیایی

#### مرکز آغشته

برد جغرافیایی [انقلاب] یک مرکز آغشته داشت، تهران آغشته به انقلاب شد. در آن شش ماهه آخر تقریباً می‌توان گفت کمتر کسی یا کمتر طیف اجتماعی‌ای بود که به انقلاب پیوند نخورده باشد. حالا بعضی‌ها که نمی‌خواستند مشارکت کنند، هم‌نوایی می‌کردند، کمک مالی می‌کردند، لباس می‌دادند و... مرکز کاملاً به انقلاب آغشته بود.

#### کلان شهرهای در تنیده

کلان شهرهایی که با انقلاب در تنیده بودند، ضریب آغشتگی‌شان مثل تهران نبود. ولی اصفهان، تبریز و تاحدودی اهواز و شیراز، همه کلان‌شهرهای در تنیده با انقلاب بودند.

## عمده شهرهای پیوسته

یک عمده شهرهایی [هم] پیوسته [بودند]. مثلاً قم، نه کلان‌شهر بود و نه مرکز، ولی بالاخره یکی از عمده شهرها بود. یا کاشان و کرمان، این‌ها همه عمده شهرهای پیوسته بودند.

## روستاهای ناپیوسته

خرده‌شهرهای کمتر پیوسته هم داشتیم، مثل کازرون و جهرم و ... .

## خرده‌شهرهای کم‌پیوسته

روستاهای ناپیوسته [هم بودند]. در حقیقت انقلاب ۵۷، انقلاب روستایی نبود. ۵۷/۷/۱۲ یک تظاهرات دوهزار نفری در سرپل ذهاب می‌شود که دهقانی بوده و خواسته [آنها] صنفی بوده است که [زیر تیتَر تحرکِ نسبی] طبقاتی [به آن] می‌پردازیم. ۵۷/۹/۱۸، ۲۰ هزار روستایی در روستای شمسی یزد گرد می‌آیند و تظاهرات می‌کنند. اتفاقات روستایی خیلی کم بوده و خیلی کم ثبت شده است.

ما فروردین سال ۵۸ در شهرکرد بودیم، بخشی از روستاها هنوز نفهمیده بودند و هنوز نمی‌دانستند انقلاب شده است. مثلاً فارسان شهرکرد تا خرداد ۵۸ هنوز شاه‌پرست و چماقدار بودند، تازه فارسان بخش بود و روستا نبود [اما] انقلاب ۵۷ هنوز [آنجا] وارد نشده بود.

لذا در تحلیل نهایی برد جغرافیایی [می‌شود گفت] که مرکز آغشته بود، کلان‌شهر در تنیده بود، شهرهای عمده پیوسته، خرده شهرها کمتر پیوسته و روستاها ناپیوسته.

## جهت‌گیری طبقاتی

### اشارات برتر از جهت

آخر [ین بحث] هم جهت‌گیری طبقاتی است. در انقلاب ایران آنچه‌ان جهت‌گیری طبقاتی‌ای نبود. اشارات طبقاتی برتر از جهت بود. مثلاً یک بار یا دو بار آقای خمینی اشاره کرد که بروید در دهات و کارخانه‌ها بگویید ما نه از فئودال حمایت می‌کنیم و نه از سرمایه‌دار، یا مثلاً ما یک موی کارگران را به همه سرمایه‌داران نمی‌دهیم، [این‌ها] اشاراتی بود.

## مطالبات ملی فراتر از خواسته‌های طبقاتی

خواسته‌ها، خواسته‌های ملی بود. مثلاً این که شاه برود، ایران مستقل شود و از نفت ببریم. خواسته‌ها خیلی طبقاتی نبود و شعار طبقاتی خیلی کم داشتیم.

### جنبش محرومان شهری

جنبش انقلاب ۵۷ بیشتر جنبش محرومان شهری بود. تظاهرات حاشیه‌نشینان شهری از سال ۵۵ و ۵۶ شروع [شده] بود؛ در تهران، اطراف تهران، کاروانسرا سنگی و مناطق زورآبادی مثل تپه‌های زورآباد کرج و اطراف تهران. جنبش محرومان شهری بود، [البته] حاشیه‌نشینان نقش انقلابی نداشتند و نقش درهم‌ریز داشتند، ولی محرومان شهری نقش انقلابی داشتند.

### تحرك نسبی طبقاتی

فاکتهای تحرك نسبی طبقاتی خیلی کم است. مثلاً همین تظاهرات دوهزار دهقان سرپل ذهاب که برای پس‌گیری زمین‌هایشان از شرکت سهامی زراعی بود. یا فرض کنید که ۵۷/۱۱/۳ یعنی حدود ۲۰ روز مانده به پیروزی انقلاب دهقانان یک روستا در آمل زمین را از اربابها پس گرفتند. از این [تحركات] در سطح روستایی و دهقانی خیلی کم می‌دیدیم. تظاهرات کارگری هم کم بود. در انقلاب ۵۷ در تحسن و اعتصاب خواسته‌ها بیشتر صنفی و کمتر سیاسی بود.

لذا نه مجموعه رهبری خیلی شعارهای طبقاتی می‌داد و نه شرایط ایران، شرایط جنگ طبقاتی بود و نه نیروهای طبقاتی نیروهای تعیین‌کننده انقلاب ۵۷ بودند. انشاء الله در نقد و بررسی انقلاب می‌شود یک برش طبقاتی هم زد و جدی‌تر بحث طبقات را مطرح کرد.

## پرسش و پاسخ

\*در چندسال اخیر به رویکرد انقلاب ۵۷ انتقادات زیادی شده است. اصلاح طلب ها به جنبش مشروطه بازگشته اند و دیگران هم به نهضت ملی و عنوان می کنند کاش همان مطالبات به سرانجام می رسید و این اتفاقات نمی افتاد. اما این انقلاب آن طور که شما گفتید حاصل انباشت ۸۰-۷۰ سال مبارزه ایرانیان بوده است. نمی شود این بلایی که سرانقلاب آمد را تنها به تمامیت خواهی یک جریان و خصلت روحانیت نسبت داد. [از دیگر سو] آن نقدها و حتی آن هایی که انقلاب را کار احساساتی ها می دانند، هم قابل تامل است. اگر انقلاب انباشت سیر جنبش های تنباکو به این سوست، چطور بعد از آن مردم به کشتار هم تن دادند، شکنجه باب شد و...؟

این اتصال وجود داشته و غیرحسی، پژوهشی و قابل پیگیری است، رد پایش از تنباکو و به خصوص از مشروطه هست. قاعده این است که مطالبه اولیه ای برآورده نمی شود و این مطالبه خودش را در دوران های بعدی و در اشکال و گونه های دیگر نشان می دهد؛ در جنگل یک جور، در نهضت ملی جامع تر، جمعی تر و اجتماعی تر و دموکراتیک تر، در ۴۲-۳۹ انفجاری تر بغض ترکید و در ۵۷ هم اوجش بود. یعنی اگر در سرفصل مشروطه سازوکاری وجود داشت که پاسخگو بشود و مشارکت - مشارکت در سطوح مختلف، از سطوح پارلمان بگیر تا مثلاً صنف و حزب و...- در ایران سازوکار خاص خودش را پیدا کند، [دیگر انقلاب ۵۷ در کار نبود]. اگر در ایران سلطنت مشروطه می شد، از نوع مشروطه سلطنتی که هنوز در این عصر مثلاً در اسکانندیانوی وجود دارد و مرفقی هم هست، دیگر انقلاب ۵۷ در کار نبود. مثل همه کشورهای دیگر که یا مشروطه سلطنتی یا مشابه مشروطه سلطنتی هستند و در آنها مقام سلطنت یک مقام تشریفاتی و یک ناظر عمومی است که جامعه احترامش را دارد و خودش هم حوزه دخالت محدودی دارد، سازوکارها دموکراتیک است و مبارزه

حزبی هست، احزاب در انتخابات پیروز می‌شود، حزب، دولت تشکیل می‌دهد و اگر نه دولت ائتلافی تشکیل می‌دهد و ...

ولی وقتی جریانهای ضدتاریخی (که بخشی‌شان سیاق مذهبی‌اند، بخشی‌شان سیاق تشکیلاتی‌اند، بخشی سیاق سیاسی‌اند، یعنی نماینده‌های مختلف سیاق‌ها تحلیل خاص خودشان را دارد، [...]) بخش روشن‌تر جریان ایران خیلی بیشتر از بخش سایه‌اش بود، جامعه‌ی ایران هم بخش عقلایی‌تر و متعادل‌تر خودش را پیش می‌برد. در نهضت ملی شما جریان رادیکالی که بخواهد بازی را به هم بریزد نمی‌بینید. فقط فدائیان اسلام [بودند] که آنها هم ایزوله هستند و از ترورهائشان، - منهای ترور رزم‌آرا - هیچ‌کس حمایت نمی‌کند. [ترور رزم‌آرا] تروری بود که همه با آن وحدت داشتند، [و اگر نه] نه کسی از ترورهائشان حمایت کرد، نه از فکرشان و ایده‌شان، نه از مطالباتشان که سوا کردن زنان و مردان، چادر سر کردن زن‌ها، آستین کوتاه پوشیدن مردان و تعطیلی عرق فروشی‌ها و ... حمایت شد. اصلاً هیچ‌کس [به حمایت آنها] نیامد و کاملاً ایزوله شدند و در یک اقلیت محض باریک نقطه‌چینی بودند. عقلای جامعه‌ی ایران، هم رهبری و هم نیروی سیاسی که یک مرحله پایین‌تر از رهبری بود و هم بازاری، صنعتگر، دهقان و روستایی، آمدند سازوکارهای دموکراتیک و مسالمت‌آمیز را انتخاب کردند. رهبری این جریان حتی اجازه نداد که عامل اقدام‌کننده برای ترور خودش که غیرنظامی بود در دادگاه نظامی محاکمه بشود، تا این حد پایبندی وجود داشت. تا این حد پایبندی وجود داشت که نخست‌وزیر به شهربانی کل کشور بخشنامه‌ای آمرانه می‌دهد که هرکس، هر نشریه و جرایدی فحاشی یا مزاح کرد، اجازه ندارید برخوردی کنید. تا این حد سنن و روش دموکراتیک داشت رسوخ می‌کرد.

اما بعد می‌بینیم جریان سیاه سوار می‌شود. جریان سیاه فکری از اطرافیان کاشانی و شمس‌قنات‌آبادی بگیر، تا سیاه سیاسی برادران رشیدیان و همه [...] انگلیس و آمریکا در ایران، تا سیاه تشکیلاتی که سر جمع انگلیس و سازمان سیا بود و لمپن‌ها، فواحش، شعبان، رمضان یخی و طیب و ... این سه سیاه آمدند وسط قضیه و بازی را بهم زدند. شاه هم در حقیقت در دستمال این سه سیاق حکومتش را ادامه داد. باز ۳۲ تا ۳۹ گذشت، ۳۹ تا ۴۲ باز مردم آمدند گفتند دیکتاتوری نه، اصلاحات آری؛ سلطنت

آری، ولی دیکتاتوری نه! باز هم خونین کرد، باز هم به اصلاح شاخصهای جامعه را، جبهه ملی را زندان کرد، نهضت آزادی را که یک جریان موجه تازه تاسیس بود زندان کرد، فرزندان ۳۹ و ۴۲ را زندان کرد، آقای خمینی را که حوزه را سیاسی کرد زندان و تعطیل؛ دیگر اساسا چه راهی باقی می ماند؟ وقتی ورزش را منحصر کنی به باشگاه به تاج خسروانی، همه پاتوق ها را ببندی، احزاب را تعطیل کنی، اصلا امکان [فعالیت] NGO به ادبیات امروز یا به اصطلاح جامعه مدنی، وجود نداشته باشد، طبیعی است که همه به سمت گزینه رادیکال می روند. از آقای خمینی هست تا مصدق و بازرگان، با منش ها و روش ها و پیشینه ی مختلف، تا دکتر پیمان و سامی و مؤتلفه و بچه بازار و حنیف نژاد ... همه به سمت یک گزینه می روند؛ دیگر نمی توانی بگویی اینها غیرتاریخی اند، اینها ضد تاریخند، اینها دوران را درک نکردند. اگر یک جریان اقلیتی مثل فداییان اسلام بود بود، می توانستی بگویی. ولی وقتی همه از مصدق تا بازرگان و آقای خمینی و پیرمر، میان سال، جوان، بچه بازار، روشنفکر، طبقه مرفه ... همه به این سمت می آیند و سلاح به دست می گیرند. اتفاقات مهمی افتاد، بخشی از بچه های طبقات مرفه آمدند سلاح به دست گرفتند، همه که بچه های بازار و روستا و خرم آباد نبودند. خیلی مهم بود، بدیع زادگان دانشیار بود که دست به سلاح شد. حقوق آن موقع او ماهی ۱۵-۱۰ تومان بوده، با دو ماه- سه ماه حقوقش می توانست خانه بخرد. نمی توانیم بگوییم اینها آنرمال هستند، می توانیم بگوییم عشق سلاح دارند، نمی توانیم بگوییم می خواهند قاعده بازی را به هم بزنند. قاعده بازی را قبلا آن سیاه ها به هم ریخته بودند. سال ۴۲ به هم ریخته بودند. سیاه ها، علم و شاه و مادر شاه بودند. درحقیقت همه ی عمله و ارکه های سیاه ها یک بار دیگر بازی را به هم زدند. طبیعتا این مطالبات انباشته، انباشته و انباشته شد. چیز ویژه ای نبود، ۵۷ نفی مطلقیت بود، ۳۲ مصدق هم نفی مطلقیت بود، ۴۲ هم نفی مطلقیت بود. حتی تا ۴۲ کسی دست به سلاح نبرد. با این [جریانی] که به ته خط رسانده، انسداد کامل [آورده] طبیعتا باید با یک شیوه دیگر برخورد کرد.

اینکه چرا [بعد از] ۵۷ آن اتفاق افتاد تحلیل خاص خودش را دارد و باید سر جای خودش ببینید. دوران پیک انقلاب کم بود. ما فقط دو نمونه داریم که نمونه ها یکی

فردی بود و یکی جریانی [که به مرحله اعتقاد داشتند]. فقط شخص مهندس بازرگان بود که در سال ۵۷ می‌گفت مرحله، (البته بحث نهضت آزادی نبود، بخشی از نهضت آزادی هم رادیکال بودند و بخشی اصلاً در مقطع [اشغال] سفارت [امریکا] و قبل از آن جدا شدند). یک نشانه جریانی هم وجود دارد، پرویز یعقوبی که زودتر از بقیه‌ی رهبری مجاهدین در زمان بختیار آزاد می‌شود. قبل از ۳۰ دی، رهبری سازمان به او پیغام می‌دهد که برو بیرون بگو اگر دوره بختیار طولانی‌تر بشود، بهتر است. نیروها می‌توانند خودشان را بسازند و انقلاب در فاز عمیق‌تر برود. فقط همین دو شاخص وجود دارد که اعتقاد به مرحله داشتند. هیچ کس دیگری هم آن دوره اعتقاد نداشت. مواضع همه روشن است. ممکن است الان کسی بگوید ما به مرحله [اعتقاد داشتیم] اما مواضع اش کجاست؟ فاکتس و ثبت و ضبطش کجاست؟

مهندس بازرگان اعلامیه «سنگر به سنگر» را داد که به گام به گام تعبیر شد. تحلیلش این بود که شورای سلطنت تشکیل شود. جلال‌الدین تهرانی که یک مقدار به این جریان گرایش دارد، آن‌جا محور بشود، شورای سلطنت ترتیبی بدهد، شاه آرام آرام از ایران خارج شود و بعد که شاه از ایران خارج شد، سازوکار دموکراتیک و انتخابات و فرماندم و همه‌پرسی برای اینکه رژیم برود یا نرود [ایجاد شود] و بعد مثلاً نیروهای انقلاب بیایند. یک چنین چیزی به هیچ وجه شدنی نبود، خیلی اتوپیایی بود. در چه شرایطی این حرف زده شد؟ در شرایطی که دست بچه‌های ۱۵ و ۱۴ ساله کوکتل بود، سازماندهی محله‌ها بود، عکس بچه‌های جنبش مسلحانه [همه‌جا بود] و تظاهرات سیاهکل [برگزار می‌شد]. اصلاً چنین ایده‌ای شدنی و امکان‌پذیر نبود. لذا هیچ نمونه‌ای در آن دوره نداریم، همه با سرنگونی و رفتن شاه و انقراض سلطنت موافق بودند. شما بروید پژوهش کنید، کدام بیانیه [معتقد به مرحله] هست؟ همه، حتی متعادل‌ترین و مینرال‌ترین‌ها، در این چارچوب آمدند. نمی‌شود گفت که همه دنبال موج آقای خمینی کشیده شدند؛ اصلاً اینطوری نیست. بعضی از بزرگان نهضت ملی سنشان از آقای خمینی بیشتر بود، تینیجر دانشگاه نبودند که حسی شوند. فضا طوری بود که با اینجا رسیدند که شاه برود. همه سر استراتژی شاه برود [نظر] واحد و بدون خدشه داشتند. روز ۲۷ بهمن که چهار نفر اول اعدام شدند، همه پیام تبریک دادند؛ از



مجاهدین و فداییان و نیروهای معتدل و... انگار عروسی تاریخی بود. الان بعضی‌ها عنوان می‌کنند که بهتر بود این طور می‌شد. این عقلانیت آن موقع هم می‌توانست وجود داشته باشد. [اما] جامعه‌ی ایران را نیروهای سیاه به سرفصلی رساندند که بزنگاهی بود، در این بزنگاه فقط فرد خمینی می‌توانست سلطنت را منقرض کند که همه -از چپ فدایی تا چپ توده‌ای- پشتش آمدند. مستنداتش وجود دارد. دور دست هم نیست که بگوییم گم شده است.

اینکه در پاسخ به آقایانی که خودشان هم قبلاً در کمپ انقلاب بودند [باید گفت] این نظریات جدید است. هرکس می‌تواند نظریه‌اش را نو کند ولی این حق و اجازه را ندارد که همه پیشینیان را خُل و چل تلقی کند. همین‌هایی که می‌گویند خل و چل، همین بچه‌های جنبش مسلحانه ۳۹ و ۴۲، کار علنی هم می‌کردند، پشت تربیون می‌آمدند، در خوابگاه جلسه می‌گذاشتند. انجمن اسلامی علنی بود. چرا این‌ها بعد از ۴۲ همه [سمت] آن گزینه هزینه‌دار زفتند؟ آن گزینه حریر و پرنیان که نبود، هزینه‌دار بود؛ جریانی می‌گوید عمر من شش ماه است، معدل سنی بچه‌هایی که رفتند ۲۸-۲۷ سال بود. هزینه‌ی یک جا داشت. اصطلاح خوبی نیست اما پوکر بازها اصطلاحی دارند که می‌گویند رج- رج یعنی هرچه پول در صندوق است؛ آنها هرچه جان و روح و عشق در بدن داشتند [دادند]. دیوانه که نبودند. اصلاً آنهایی که مدعی هستند آن نسل معتدل نبود، آن‌مال نبود [و...،] بروند و دفاعیاتشان را بخوانند. بروند نطق‌های آقای خمینی را بخوانند، تقریر دکتر مصدق به کتاب الجزایر و مردان مجاهد آقای حسن صدر را بخوانند؛ مصدق معتدل‌ترین مرد رهبر و میانه‌میدان ایران بود. تحلیل دفاعیات مهندس بازرگان را بخوانند، دفاعیات شفاهی بخارابی را گوش بدهند، با مشی‌ها و مرام‌های مختلف دفاعیات و اعلام مواضع را ببینند؛ در آن‌ها یک جوهر تاریخی وجود دارد. همه درها بسته [بوده است]. مثلاً اگر در این سالن همه‌ی درها را ببندی و یک سوراخ در آن گوشه باشد، همه می‌زنند، می‌شکند. سال ۶۲ اولین بازی جدی استقلال و پرسپولیس در استادیم آزادی بود، هر کس می‌زد قهرمان می‌شد. پاییز ۶۲، صد و ۳۰ هزار نفر آنجا آمدند، از صد و ۳۰ هزار نفر، ۷۰ هزار نفر بالا بودند. خطر بود که [سقف] بریزد. مدیریت هم اینقدر احمق بود که فقط یک در مقابل

ساعت را باز گذاشته بود. همه به طور غریزی از آن در رو به ساعت می‌رفتند، خیلی‌ها آنجا له شدند، چند نفر هم کشته شدند. سال ۵۷ ایران این‌طور بود، دهه‌ی ۵۰ ایران این‌طور بود. اگر نه همه آنها می‌توانستند [سازمان‌ده باشند]. بچه‌های جنبش مسلحانه در شرایط دموکراتیک می‌توانستند سازمان‌ده باشند. آقای خمینی در شرایط باز می‌توانست مرجع دوگانه باشد، هم مرجع سیاسی نیروهای سستی و هم مرجع مذهبی خیلی‌ها باشد. مصدق هم می‌توانست ولو اینکه نخست‌وزیر هم نباشد، مثل [شخصیتهای] همه جهان [باشد]، مثلاً این جورج پمپیدو<sup>۱</sup> برای خودش یک مرکز فرهنگی در پاریس دارد که بزرگترین مرکز فرهنگی فرانسه است که می‌گویند مهد تمدن است و بعضاً هم هست. اینجا چه می‌تواند وجود داشته باشد؟ اینجا یک بنیاد بازرگان ۲ را بر نمی‌تابند. مثلاً بنیاد بازرگان می‌خواهد فیل هوا کند، می‌خواهد اسباب سرنگونی فراهم کند، می‌خواهد بدیل بسازد، می‌خواهد کادر بسازد، می‌خواهد چه کار کند؟ می‌خواهد سالی یک بار [سالن] پایین یا بالا [ی حسینیه ارشاد] یک سمینار بگذارد و منش و روش و ایدئولوژی علمی بازرگان [در آن] تحلیل شود.

الحمدالله دوستان دانشگاهی هستند، بیایند ایران را پژوهش کنند، نه اینکه حسی [چیزی بگویند]. خودشان ۵۷ چه موضعی داشتند؟ بچه که نیستند، کوچکترین آنها هم سن و سالهای ماست. چه مستندی وجود دارد که موضعی غیر از عموم جامعه‌ی ایران داشته‌اند؟ نمی‌شود ملتی مخفف باشد، کل مجموعه رهبری مخفف باشد، جوان و پیر و میان‌سال [مخفف باشند]. این دیگر خیلی حرف است. حداقل ۲۵ تا ۲۸ مرداد پیام خصوصی از جانب شمس، دختر رضاشاه و خواهر شاه برای شخص مصدق می‌آید، نزدیکان مصدق می‌گویند که مصدق می‌خواند، شمس امان خواسته و گفته که حالا که برادرم فرار کرده، حداقل ما امان داشته باشیم، و سهمی از ارثیه داشته باشیم تا بتوانم

۱. جرج پمپیدو، Georges Pompidou، ۱۹۱۱-۱۹۷۴، ریس جمهور فرانسه در سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ بود. در سال ۱۹۷۶ مرکز فرهنگی ای با همت همسرش و با هزینه شخصی او تاسیس گردید که در طول چند سال به بزرگترین مرکز فرهنگی فرانسه تبدیل شد و مرکز هنرهای مدرن و کاربردی فرانسه محسوب می‌شود.  
 ۲. بنیاد بازرگان به دنبال مرگ مهدی بازرگان در سال ۱۳۷۳ تاسیس شد و به جمع آوری آثار او پرداخت. از جمله اهداف این موسسه تکمیل تحقیقات قرآن پژوهی بازرگان می‌باشد.

زندگی کنم. ببینید مصدق چه برخوردی می‌کند، اولاً برای شمس احترام قائل بوده و او را مثل اشرف نمی‌دانسته، اشرف را از ایران بیرون کرد ولی شمس نه، شمس نه فاسد بود و نه صندوق‌خانه داشت و نه غوغا می‌کرد؛ هیچ‌کدام از اینها نبود. به شمس پیغام می‌رساند که من به هیچ‌وجه نمی‌خواهم سلطنت سرنگون شود، من به هیچ‌وجه نمی‌خواستم و نمی‌خواهم برادرتو فرار کند. ما داریم در کادر قانون مشروطه سلطنتی ایفای نقش می‌کنیم. ببینید ایران اینطور بوده است. یعنی این امکان بوده که در همان سه روز بساط سلطنت را برچینند، ولی مصدق برنچید. در حقیقت رادیکالیسم مرحوم فاطمی خیلی به مصدق نشت پیدا نکرد. ۲۸ مرداد هم با همین فرض که بساط سلطنت را برنچید، آن پیام را برای خواهر شاه فراری فرستاد و به آن سرنوشت دچار شد. آدم همه این‌ها را دور هم بگذارد، بعد متوجه می‌شود که در ایران چه اتفاقی افتاده است.

\*\*\*

\*\*\*با توجه به اینکه بازظهور جدی آقای خمینی از ۵۶ بود، شیفتگی بی‌حد [برخی از مردم] مثل عکس در ماه دیدن و... را در بعد از انقلاب چطور تحلیل می‌کنید؟  
 آقای خمینی را از دو وجه باید بررسی کرد: یکی پیشینه‌اش که بالاخره از ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ یک عنصر ضدظلم داشت، بعدی مرجعیت دو وجهه‌اش که هم مرجعیت مذهبی بود و هم مرجعیت اجتماعی پیدا کرد. بعد هم [این‌که] روی حرفی که سال ۴۲ و ۴۳ زده بود ایستاد؛ روی مخالفت با شاه و کاپیتالاسیون. [او با] یک حالت شبه‌قهرمانی از ایران خارج شد.

وجه دومش هم این است که در جامعه‌ی ایران دیگر هیچ حزبی نمی‌توانست ادامه داشته‌باشد، هیچ صنفی نمی‌توانست فعالیت داشته‌باشد و ظرفیت‌های مردم در مجاری‌ای که در بقیه کشورهای دنیای هست- حزبی، NGO ای، صنفی، باشگاهی و پاتوقی- نمی‌توانست جریان پیدا کند و اجرا شود. [پس] در مراحل مختلف، همه حساسیت‌ها و همه آرمان‌ها و همه کین‌ها و مهرها در یک نفر جمع می‌شد.

یک وقتی مثلاً در دهه‌ی ۴۰ هست که [آرمان‌ها] در تختی جمع می‌شود. عنصر

سیاسی است، عنصر مردانگی ایرانی دارد، یک ورزش کار هم هست که در یک دهه ۹ مدال طلا و نقره در [مسابقات] جهانی می‌برد، چند وجهه است و به قول خود کشتی‌گیرها سر و ته مُر است. یعنی کسی که منش دارد، سجایا دارد، اهل فن است و در گود چنین است و... تختی در یک دوره چنین حالتی را داشت.

یک دوره این فلش سمت صمدبهرنگی می‌رود. صمد بهرنگی را کسی نکشت، خودش غرق شد اما همیشه بحث بود که صمد را کشتند. فضا این طور بود که صمد را کشتند، شریعتی را کشتند، یا حتی پسر آقای خمینی را کشتند. هیچ کدام از این ها را نکشتند. فقط [در مورد] صمد این احساس بود که چون از آب می‌ترسید و شنا بلد نبود، هیچ وقت در آب نمی‌رفت، چطور در ارس غرق شده است؟ فقط یک احتمال وجود دارد که صمد را در ارس غرقانده باشند.

این که هرازگاه امیال فروخته و فروکوفته جامعه‌ی ایران که نمی‌تواند خودش را به اجرا بگذارد و تخلیه کند، به سراغ عنصر قهرمانی می‌رود. حالا این عنصر قهرمانی یک وقت تختی است، یک وقت هم اشل کوچک تر است. بعد از ۵۷ بچه‌های جنبش مسلحانه این حالت را به خودشان گرفتند، یا بچه‌های خانواده خرم‌آبادی در منطقه لرستان و خرم‌آباد.

یک وجه [محبوبیت] آقای خمینی را باید با پیشنهادش تحلیل کرد و یک وجه را هم باید در پیشنهاد تاریخی جامعه‌ی ایران تحلیل کرد. سال ۵۷ روی «شاه باید برود» ایستاد. فرض کنید خط قم و به خصوص آقای شریعتمداری تا آذر ۵۷ بحث قانون اساسی را می‌کرد، [اما] آقای خمینی از قانون اساسی و سلطنت حفظ شود و این چیزها عبور کرده بود و ایستاد روی این که شاه باید برود. طبیعتاً «شاه باید برود» به جامعه‌ی ایران نقطه قوتی می‌داد. چیزایی که شما می‌گویید مثل عکس دیدن در ماه و... خرافات مذهبی بود و اتفاقهای دیگری است که خیلی تعیین‌کننده نبود. ولی جامعه‌ی ایران حس کرد تنها فردی - جریانات دیگر از بین رفته بودند - که می‌تواند احقاق حق تاریخی کند، این فرد است. باید چند وجه بررسی بشود و خمینی سال ۵۷ این‌طور قابل تحلیل است.

\*\*\* چطور ارتش فروپاشید وقتی که بعضی از ارتشی‌ها حتی تا بعد از انقلاب و پای اعلام به شاه شدیداً وفادار بودند؟

این ارتش دیگر جمع‌شدنی نبود، متوجه هستید که یک مجموعه ۵۰۰ هزارنفری ارتش بود که تا ۸-۷ ماه قبل ثبات داشت و بدنه‌ای که وظیفه‌ها بودند، همه اهل تمکین بودند. اما آن بدنه گرایش انقلابی پیدا کرد و نیروها و آقای خمینی و جریان‌های سیاسی و روحانیون داخل کشور [آنها را] تشویق می‌کردند که از پادگان‌ها فرار کنید و عملاً آماتور ظلم نشوید و... دیگر این که می‌شود گفت بخش مهمی از جریان وظیفه فرار کرد. بعد از آبان و آذر ۵۷ خیلی از پادگانها خالی بود. [پس] تکه بزرگ بدنه [ارتش] از آن جدا شد. بدنه کادری هم بخشی از خود مردم بودند، مثلاً گروه‌بان و درجه‌دار که در سلسله‌مراتب خیلی نقشی ندارند و عامل هستند. هم در پادگان‌های آموزشی و هم در پادگان‌های عملیاتی لشکر، بخش مهمی مذهبی بودند، مسجدرو بودند، اهل رساله و اهل تقلید بودند، خمسی و ذکاتی و مسجدی و نمازی و روزه‌ای؛ آنها بالاخره تحت‌تاثیر دوران انقلاب قرار گرفتند. ارتش یک ضربه هم اینجا خورد. وجه دیگر این که سطح فرماندهی ارتش خیلی تحقیر شد. سطح فرماندهی بزرگ‌ارتش‌داران، شخص شاه بود، دیگر از شهریور ۵۷ در ایران «مرگ بر شاه» آمد که هیچ‌وقت ارتش باور نمی‌کرد. بعد هویزر آمد و به قول ربیعی مثل موش دم همین بزرگ‌ارتش‌داران را مثل موش گرفت و [او را] از ایران بیرون انداخت. در حقیقت یک ضربه هم آنجا به ذهن ارتشی‌ها وارد شد.

وجه بعدی این بود که رادیکالها [ی ارتش دائم] محدودتر شدند. مثلاً نصیری<sup>۱</sup> دستگیر شد، به او یسی<sup>۲</sup> که فرمانده نظامی تهران در کشتار ۱۷ شهریور بود گفتند بیرون

---

۱. نعمت‌الله نصیری، ۱۲۸۹-۱۳۵۷، ریس سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) بود. او که در زمان کودتای ۲۸ مرداد فرمانده محاصره خانه مصدق بود در دهه ۵۰ کمیته مشترک ضد خرابکاری را تشکیل داد. او در سال ۵۷ با اتهام فساد مالی، از سمت خود برکنار شد و سفیر ایران در پاکستان شد اما در شهریور ازهاری او را به کشور بازگرداند و دستگیر کرد. او در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ به حکم صادق خلخالی بر فراز پشت‌بام مدرسه رفاه اعدام شد.

۲. غلامعلی او یسی، ۱۲۹۷-۱۳۶۲، فرماندار نظامی تهران، او در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ مستقیماً مسئول سرکوب معتزضیان بود. او پس از ۱۷ شهریور از کشور خارج شد و غیباً از ارتش استعفا داد. او در سال ۶۲ در شهر پاریس توسط فردی ناشناس کشته شد.

برو. اویسی قزاق بود. چند نفر در ارتش قزاق بودند، یکی اویسی و یکی آق‌اولی ۱ بود که فرماندهان ژاندرم‌ری بودند و بعد در ارتش آمدند. به همه اینها گفتند بروید بیرون. اردشیر زاهدی چند ماه بعد در دی‌ماه، اعلام کرد سپهبد اویسی بیماری مرموز درونی دارد و بناست برای معالجه به خارج از کشور برود و معلوم هم نیست کی برگردد، معالجه‌اش حداقل شش هفته طول می‌کشد. لذا نصیری را خودشان دستگیر کردند و اویسی را فرستادند رفت. به اصطلاح گرگ‌صفت‌های ارتش را خودشان جمع و جور کردند. یک سری فرماندهان تحصیل‌کرده مثل سرتیپ ربیعی و رحیمی ماندند. تیمسار رحیمی در مصاحبه‌های تلویزیونی [بعد از انقلاب هنوز] اعلی‌حضرت می‌گفت و هنوز از نظام شاهنشاهی حمایت می‌کرد. بعداً آقای خمینی گفت یک مرد در اینها بود، آن هم رحیمی ۲؛ که جدی ایستاد ولی بقیه‌شان نیستادند. البته فروپاشی صورت گرفته بود و کسی نمی‌توانست جمعش کند. قره‌باغی هم روزهای آخر آمده بود تا نقش جمع‌کننده مجلس ختم را داشته باشد و آخرین فاتحه را برای ارتش بخواند و آن را کند. لذا در چند مرحله‌ی جداشدن بدنه و وظیفه، جدا شدن بدنه کادر و خلاصه تحقیر در سطح بزرگ‌ارتش‌داران و خارج کردن اجباری شاه از ایران و جمع و جور کردن رادیکال‌های خونخوار ارتش، نهایتاً ارتش آخرین نفس‌های ضد‌مردمی‌اش را هم در کشتار ۲۶ و ۲۷ دی بعد از فرار شاه و تک مقاومت‌های ۲۱ بهمن [کشید]. در ۲۲ بهمن دیگر اصلاً مقاومتی نبود و اسکلت [ارتش] فروریخته بود و به هیچ‌وجه قابل جمع کردن نبود.

\*\*\*

\*\*\* \*\* ظاهراً حزب رستاخیز می‌خواسته با آقای خمینی دیدار کند و با پیشنهاد فرماندوم اوضاع را آرام کند، چرا این پیشنهاد نگرفت؟

۱. فرج‌الله آق‌اولی. (۱۳۵۳-۱۲۶۷). نظامی ارتش و اولین رئیس سازمان نظام وظیفه عمومی بود.  
 ۲. مهدی رحیمی، ریس شهربانی بود که در دوران انقلاب فرماندهی نظامی شهر تهران را بر عهده گرفته بود. او در ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ در پشت بام مدرسه رفاه تیرباران شد. او در لحظه مرگ فریاد جاویدشاه و زنده باد ایران سر داده بود.

تعدادی از نماینده‌های رستاخیزی با انقلاب اعلام همبستگی کردند و خواستند با آقای خمینی ملاقات کنند، نمی‌دانم ملاقات کردند یا نه. [اما] اصلاً نقش تعیین‌کننده نداشتند. نظام فرو ریخته بود و کار از این حرف‌ها گذشته بود.

\*\*\*

\*\*\* \*\* ۱۳ فروردین ۵۷ شهردار مشهد می‌گوید تظاهرات شده باید چه کار کنیم؟ آن- موقع آموزگار به رامسر و شاه به کیش رفته بودند، پیشنهاد می‌دهند که فعلاً اداره محله‌ها را به مسئولین محلی بسپار. من این‌طور به ذهنم می‌رسد که شاه و آموزگار حتی موقعی که اوضاع به سمت بحران می‌رود، در باغ نبودند و عجلشان نمی‌رسید اما به این دلیل که شاه حامی منافع آمریکا در منطقه بود قاعدتا باید آمریکا فکری برای حل بحران می‌کرد. سفارت آمریکا در آن زمان چه هشدارها و پیامهایی به شاه می‌داد؟

رژیم شاه [بحران را] جدی نگرفت، آمریکا هم جدی نگرفت. شاه جدی بودن [بحران] را بعد از ۱۳ آبان حس کرد که به تلویزیون آمد و گفت صدای انقلاب شما را شنیدم. آمریکایی‌ها هم فکر کردند ناآرامی‌هایی هست. اریک شوکر و هودینگ کارتر که سخنگوی کاخ سفید و وزارت امور خارجه آمریکا بودند، بعد از ۱۷ شهریور عنوان کردند که ما حس می‌کنیم در ایران ناآرامی‌هایی دارد بروز پیدا می‌کند. اما [آن زمان] ناآرامی نبود، آستانه انقلاب بود. ۱۷ شهریور ارتش فاز نظامی داشت اما مردم به رغم این‌که می‌دانستند ارتش در فاز نظامی است و ۶ صبح رادیو در تهران و یازده شهر دیگر اعلام حکومت نظامی کرده، به میدان ژاله آمدند. این‌طور نبود که مردم نداند آنجا چه خبر است. شرایط جدی بود اما آن‌ها جدی نگرفتند. یکی از کسانی که به‌طور جدی مورد انتقاد آمریکایی‌ها بود استانسفیلد ترنر<sup>۱</sup>، ریس سیا بود. یکی از وظایف سیا جمع کردن و تحلیل خبر است اما از نظر آن‌ها چشم‌انداز [آینده] ایران،

۱. استانسفیلد ترنر. Stansfield Turner. (۱۹۲۳). در یادار نظامی ارتش آمریکا و عضو حزب دموکرات. ۱. در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ ریس سازمان CIA بود.

چشم‌انداز ثبات بود. به همین لحاظ بعد از ۱۷ شهریور از شاه حمایت قاطع کردند. وقتی دولت نظامی ازهاری سرکار آمد هنوز از ماندن شاه در ایران حمایت می‌کردند. محرم که پیش آمد و فاز کاملاً آنتاگونیستی شد، هویزرا را فرستادند که ارزیابی کند و زمینه را برای خروج شاه و نه حتی فروپاشی سلطنت فراهم کند. این‌طور نیست که کسی که در موضع امکانات حداکثری است حتماً در موضع تحلیل جدی باشد و همه خبرها را هم داشته باشد. در حقیقت آنها هم با شرایط ایران خیلی سست و در زمانی که کار از دست رفته بود، برخورد کردند.

بعد از سال ۵۵ هسته‌های مسلح زیاد تشکیل می‌شد ولی ساواک دیگر از ۵۶-۵۵ انگیزه رفتن و ریختن و دستگیر کردن نداشت. توجه کن! درست است که یک جریان بازدارنده انسجامی دارد اما آن انسجام پایدار نیست. انسجام مشمول رخوت، تشکیک و تردید می‌شود. این‌طور نیست که از بیرون فکر می‌کنی کسی که در موضع اتوریته و هژمونی سرکوب است، همیشه یک بتن بی‌حباب است. آمریکایی‌ها هم به همین ترتیب، خیلی از جاهای جهان را داشتند ولی از دستشان در رفت. استارت با کوبا بود. با کوبا کل منطقه [آمریکای] لاتین رفت. به همین خاطر در اینجا ظفار را خیلی جدی گرفتند و ستاد تشکیل دادند و سرکوب کردند. آمریکا و انگلیس و سرباز پیاده ایران ۳-۴ ماهه ظفار را جمع کردند. شاه آمد گفت از این به بعد همسایگان ما در ظفار می‌توانند آرام بخوابند. ولی ایران ظفار نبود که فقط یک گروه چریکی عمل‌کننده به کوه بزنند و مقابل قاموس بایستند. در ایران سابقه مشروطه به این طرف، دهه ۴۰-۵۰ و پیشینه آقای خمینی و... عمل کرد. این تعجب برانگیز نیست که آن‌ها دچار خطای محاسباتی شدند یا دیر تحلیل را بفهمند. [آمریکا] تا ۵۳-۵۲ روی شرایط ایران جدی بود. بروید اسناد سفارت را ببینید؛ جنبش مسلحانه، موقعیت نیروهای کنار رفته جامعه ایران مثل نهضت آزادی و جبهه ملی تحلیل شده، اما باز هم فکر می‌کردند همه چیز ثبات است و مساله ایران صنفی است. حماقتی در سطح کلان بود که شریف امامی

---

۱. Rubert Ernest Huyser، ۱۹۲۴-۱۹۹۷، ژنرال بلندمرتبه ارتش آمریکا و معاون فرماندهی پیمان ناتو در زمان کارتر بود. او به نمایندگی آمریکا در دی‌ماه ۱۳۵۷ برای فراهم کردن مقدمات خروج شاه از کشور و انتقال قدرت تامین امنیت به ارتش، به ایران آمد.



بعد از ۱۷ شهریور آمد حقوق‌ها را افزایش داد. مساله جامعه ایران در آن فاز افزایش حقوق کارگر و کارمند نبود، بلکه می‌خواست تکلیف را یک‌سره بکنند. لذا از فاز مردم جا ماندند.

تبختر این را در ذهن متبادر می‌کند که اصلا نفس‌کشی نیست. جنبش مسلحانه را که سرکوب کردیم، بقایای کیفی‌های اوین [مثل] جزئی و ذوالنوار را هم که می‌توانست منشا اثر باشد- در جریان‌های بعد از انقلاب ممکن است هیچ جریانی این‌طور نباشد اما این‌ها تیپ‌های نگهدارنده و پرهیمنه‌ای بودند. آنها هم می‌دانستند چه کسانی را بزنند- را سرکوب کردیم، [اعضای جنبش مسلحانه] را به تپه اوین بردیم، یک روحانی را هم که ممکن بود به فاز رهبری برسد تبعید کردیم، یک بار هم سال ۳۲ سرکوب کرده‌ایم، حزب توده را هم چندبار سرکوب کرده‌ایم و... همه‌شان مثل فاتحان بودند، سال ۵۵ جعفریان، شاه و حتی هویدا که اصلا عددی نبود، قیافه فاتحان را می‌گرفتند. همان موقع که دستش روی تیغه بود و خبرنگارها دنبالش می‌دویدند، جامعه ایران هم داشت دینامیسمی را درون خودش می‌دواند. بالاخره این دوتا دروغ موازی یک جا به تقاطع می‌رسند کما این که در ایران به تقاطع رسید.

## فهرست منابع<sup>۱</sup>

- پارسونز، آنتونی، غرور و سقوط. ترجمه‌ی منوچهر راستین، ۱۳۶۲، انتشارات هفته.  
سولیوان، ویلیام، ماموریت در ایران، ترجمه‌ی محمود مشرقی، ۱۳۶۱، انتشارات هفته.
- موحد، ه، دو سال آخر: رفرم تا ... انقلاب، ۱۳۶۳، انتشارات امیرکبیر.  
نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج‌ساله‌ی ایران (از کودتا تا انقلاب)، ۱۳۸۷، انتشارات رسا.
- هالیدی، فرد، ایران؛ توسعه و دیکتاتوری. مترجم علی طلوعی، ۱۳۵۹، نشر علم.  
یزدی، ابراهیم، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها (مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران). ۱۳۸۶، نشر قلم.

---

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز انقلاب ۵۷ توسط هدی صابر ارائه شده است.